

الْأُضْلَالُ الشَّهَدَاءُ

حسین واعظ کاشفی

تصحیح: حسن ذوالفقاری

وعلی تسنیمی

با همکاری حسنا واصفی



به نام خدا

ناشر برگزیده

هددهمین، بیستمین، بیستودمین،
بیستوسومین و بیستوچهارمین
نمایشگاه بینالمللی کتاب تهران

أَوْضَاعُ الشَّهَادَةِ

حسين واعظ كاشفي

تصحيح: حسن ذوالفقاري

وعلى تسميني

با هنکاری صبا واصفی



١٣٩٩



سرشناسه: کاشفی، حسین بن علی، ۸۴۰ - ۹۱۰ ق.
 عنوان و نام پدیدآور: روضه الشهداء / حسین واعظ کاشفی؛ تصحیح: حسن ذوالفاری و علی تسنیمی؛ با همکاری صبا واصفی.
 مشخصات نشر: تهران؛ شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۸.
 مشخصات ظاهری: دوازده، ۸۰۳ ص.
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۶-۱۹۵-۱
 وضعیت نهرست نویسی: فیا
 پادهافش: کتابنامه، ۷۷
 موضوع: کاشفی، حسین بن علی، ۹۱۰ ق. - روضه الشهداء - تقدیم و تفسیر
 موضوع: روضه خوانی - متون قدیمی تا قرن ۱۴
 موضوع: تقدیم کربلا - متنون تقدیم تا قرن ۱۴
 Rowdah-Khani (Commemoration of the martyrs of Karbala) -- Early works to 20th century
 موضوع: واقعه کربلا، ۶۱ ق. - متون تقدیم تا قرن ۱۴
 Karbala, Battle of Karbala, Iraq, 680 - Early works to 20th century
 شناسه افزوده: ذوالفاری، حسن - ۱۳۹۵ - ، مصحح
 شناسه افزوده: تسنیمی، علی - ۱۳۹۵ - ، مصحح
 شناسه افزوده: واصفی، صبا، مصحح
 ردیبندی کنگره: BP ۲۶۰۱۶
 ردیبندی دیوبی: ۷۴۷/۷۴۲
 شماره کتابشناسی ملی: ۶۰۸۶۰۰۶

الْوَصِيَّةُ الشَّهَدَاءُ

نویسنده: حسین واعظ کاشفی
 تصحیح: حسن ذوالفاری و علی تسنیمی
 با همکاری صبا واصفی
 چاپ نخست: ۱۳۹۹
 شماره گان: ۱۰۰۰ نسخه
 حروفچینی و آماده‌سازی: انتشارات علمی و فرهنگی
 لیتوگرافی، چاپ و صحافی: شرکت چاپ و نشر علمی و فرهنگی کتبیه
 حق چاپ محفوظ است.



انتشارات علمی و فرهنگی

اداره مرکزی و مرکز پخش: خیابان نلسون ماندلا (افریقا)، چهارراه حقانی (جهان کودک)، کوچه کمان، پلاک ۲۵؛
 کد پستی: ۱۵۱۸۷۳۶۳۱۳؛ صندوق پستی: ۹۶۴۷ - ۱۵۸۷۵؛ تلفن اداره مرکزی: ۸۸۷۷۴۵۶۹-۷۰؛ فکس: ۸۸۷۷۴۵۷۷؛
 تلفن مرکز پخش: ۸۸۸۰۱۵۱؛ فکس: ۸۸۸۰۱۵۲
 آدرس اینترنتی: www.elmifarhangi.ir info@elmifarhangi.ir
 وب سایت فروش آنلاین: www.elmifarhangi.com
 فروشگاه مرکزی (پرنده آبی): خیابان نلسون ماندلا (افریقا)، بین بلوار گلشهر و ناهید، ابتدای کوچه گلفام، پلاک
 ۲۲۰۲۴۱۴۰-۳؛ تلفن: ۶۶۴۰۰۷۸۶ و ۶۶۹۶۳۸۱۵-۱۶
 فروشگاه یک: خیابان انقلاب، رویه روی در اصلی دانشگاه تهران؛ تلفن: ۸۸۳۴۲۸۰۶-۷؛
 فروشگاه دو: میدان هفت تیر، خیابان کریمخان زند، بین قائم مقام فراهانی و خردمند، پلاک ۱۳؛ تلفن:

فهرست مطالب

یازده	مقدمه
۱	روضه الشهدا و مؤلف آن
۱	نام و نسب
۲	زادگاه
۳	تاریخ ولادت
۳	تحول روحی و سفرها
۵	گرایش به نقشبندیه
۶	فرزند کاشفی
۸	منصب
۱۴	سال درگذشت و آرامگاه کاشفی
۱۵	مقام علمی
۲۰	آثار و تألیفات
۲۶	روضه الشهدا
۲۷	روضه الشهدا و تعزیه
۲۹	روضه الشهدا و روضه خوانی
۳۲	عوامل توجه مردم به روضه الشهدا
۳۴	رویکردهای انتقادی به کتاب

۳۷	روضه الشهدا و سنت مقتل نویسی
۳۸	۱. قبل از روضه الشهدا
۴۰	۲. پس از روضه الشهدا
۴۶	ترجمه های روضه الشهدا
۴۶	۱. ترکی
۴۷	۲. اردو، هندی
۴۸	منابع کاشفی در روضه الشهدا
۵۲	مأخذشناسی روایت ها
۶۶	نشر کتاب
۶۷	۱. ویژگی های زبانی
۶۹	۲. ویژگی های ادبی
۷۲	عناصر داستانی در روضه الشهدا
۷۲	۱. روایت
۷۲	۲. صحنه پردازی
۷۴	۳. گفت و گو
۷۴	۴. توصیف
۷۶	نسخه شناسی و روش تصحیح
۸۱	تصاویر نسخه های خطی

متن کتاب

۹۱	بسم الله
۱۰۱	باب اول: در ابتلای جمعی از انبیا علی نبیتا و علیهم الصلوة و السلام
۱۰۱	نخست خبر ابوالبشر آدم عليه السلام
۱۰۵	[آمدن آدم از بهشت به دنیا]
۱۰۷	[دانستان گریستن آدم]
۱۰۹	کشتن هابیل و قابیل
۱۱۳	[در بیان ابتلای نوح عليه السلام]
۱۱۵	[دانستان آمدن کلاغ خون آسود و آوردن خبر قتل امام حسین برای دخترش]
۱۱۷	[ذکر بلای ابراهیم عليه السلام]
۱۱۸	[دانستان به آتش انداختن ابراهیم]

فهرست مطالب / هفت

۱۲۰	[داستان ذبح اسماعیل]
۱۲۱	قریانی کردن اسماعیل
۱۲۶	[قریانی کردن اسماعیل]
۱۲۷	[وصیت کردن اسماعیل]
۱۳۱	[فرستادن گوسفند برای ابراهیم (ع)]
۱۳۲	[گریستن بر شهادت حسین (ع) و شفاعت حسین (ع)]
۱۳۳	[بلای یعقوب و یوسف علیهمَا]
۱۳۶	[حسد بردن برادران به یوسف]
۱۴۱	[داستان تشنگی یوسف]
۱۵۲	[داستان بندگی یوسف]
۱۵۴	[داستان رسیدن یوسف بر مزار مادر]
۱۵۸	[داستان زلیخا و بستن دست و پای یوسف]
۱۶۱	[داستان سرکشی شتر در کنار زندان یوسف]
۱۶۳	[داستان یوسف و مرد اعرابی و گریختن شتر از نزد اعرابی]
۱۶۵	[رساندن پیغام یوسف به یعقوب توسط اعرابی]
۱۶۷	[بلای ایوب علیه‌السلام]
۱۷۰	[ابتلای یحییٰ زکریا علیه‌السلام]
۱۷۲	[داستان گفتن زکریا از کوه غضبان و از خود بی‌خود شدن یحییٰ]
۱۷۳	[یافتن یحییٰ و آوردن او به خانه]
۱۷۴	[داستان یحییٰ در روز عرض اکبر]
۱۷۷	[قتل یحییٰ]

باب دوم: در جفای قریش و سایر کفار با حضرت سید ابرار
— علیه صلوات الملک الجبار — و شهادت حمزه و جعفر طیار

باب سوم: در وفات حضرت سیدالمرسلین
باب چهارم: در بعضی از احوال حضرت فاطمه — علیه‌السلام —
از وقت ولادت تا زمان وفات

باب پنجم: در طرقی از اخبار مرتضی علی (ع)	۳۰۴
از زمان ولادت تا هنگام شهادت	۳۰۴
باب ششم: در بیان فضایل امام حسن (ع)	۳۴۵
و بعضی از احوال وی از ولادت تا شهادت	۳۴۵
باب هفتم: در مناقب امام حسین (ع)	۳۷۱
و ولادت وی و بعضی از احوالش بعد از وفات برادر	۳۷۱
باب هشتم: در شهادت مسلم بن عقیل بن ابی طالب	۴۰۱
و قتل بعضی از فرزندان او — رضوان الله علیهم اجمعین —	۴۰۱
[مناجات منصور حلاج]	۴۰۳
[وداع مسلم با امام حسین (ع)]	۴۰۸
باب نهم: در رسیدن حضرت امیر المؤمنین حسین — علیه السلام — به کربلا و محاربه نمودن با اعدا	۴۴۹
و شهادت آن حضرت و اولاد و اقربا و سایر شهدا	۴۴۹
[بیان شهادت حر بن یزید ریاحی با برادر و پسر و غلامش]	۴۹۸
[ذکر شهادت زهیر بن حسان الاسدی]	۵۰۸
[شهادت سعد بن حنظله تمیمی]	۵۲۵
[شهادت عمرو بن عبدالله]	۵۲۵
[شهادت حماد بن انس]	۵۲۶
[شهادت وقار بن مالک]	۵۲۶
[شهادت شریح بن عیید]	۵۲۷
[شهادت مسلم بن عویشة اسدی]	۵۲۷
[شهادت پسر مسلم بن عویشة]	۵۲۹
[شهادت هلال بن نافع بجلی]	۵۳۰
[شهادت مالک بن انس بن مالک]	۵۳۲
[شهادت عمرو بن مطاع]	۵۳۳
[شهادت قیس بن متّه]	۵۳۳

۵۳۴	ذکر شهادت هاشم بن عتبه
۵۳۹	[شهادت حبیب بن مظاہر]
۵۴۲	[شهادت عابس بن شیب و غلام او]
۵۴۸	[شهادت یزید بن زیاد]
۵۴۸	[شهادت سعد بن عبد الله الحنفی]
۵۴۹	[شهادت جنادة بن حارث و عمرو بن جنادة]
۵۴۹	[شهادت مرد بن ابی مرد]
۵۵۱	[ذکر شهادت عبدالله بن مسلم بن عقیل]
۵۵۵	[ذکر شهادت جعفر بن عقیل و عبدالرحمٰن بن عقیل]
۵۵۶	[شهادت محمد بن عبدالله بن جعفر]
۵۵۷	[شهادت عون بن عبدالله]
۵۵۸	[ذکر شهادت عبدالله بن حسن علیہماالسلام با سه تن از غلامان]
۵۶۵	[عروسوی قاسم]
۵۷۸	[شهادت ابوبکر بن علی علیہ السلام]
۵۷۹	[شهادت عمر بن علی]
۵۸۰	[شهادت عثمان بن علی]
۵۸۰	[شهادت عون بن علی]
۵۸۳	[شهادت جعفر علی]
۵۸۳	[شهادت عبدالله علی]
۵۸۳	[شهادت عباس علی]
۵۹۶	[شهادت علی اصغر]
۶۱۵	باب دهم: [در واقیع بعد از واقعه کربلا]
۶۱۵	[در واقیعی که اهل بیت را بعد از واقعه کربلا واقع شده و عقوبات مخالفان که مباشر آن حرب شدند]
۶۱۵	فصل اول: در واقیعی که بعد از حرب کربلا مر اهل بیت را واقع شده
۶۲۱	حکایت درخت
۶۷۴	فصل دوم: در عقوبات قاتلان حسین
۶۸۵	خاتمه: در ذکر اولاد سبطین و سلسله نسب بعضی از ایشان

٦٨٦	مقدصہ اول: عقب سبط شہید ابی محمد حسن بن علی بن ابی طالب
٦٨٦	فصل اول
٦٨٧	فصل دوم
٦٩٦	مقدصہ ثانی: در ذکر عقیب سبط شہید ابی عبداللہ الحسین
٦٩٧	فصل اول: در عقب امام زین العابدین
٧٠٢	فصل دوم: در ذکر عقب امام محمد باقر
٧٠٣	فصل سوم: در ذکر عقب امام جعفر صادق - علیہ السلام -
٧٠٤	فصل چہارم: در عقب امام موسی کاظم
٧٠٧	فصل پنجم: در عقب امام علی الرضا
٧٠٨	فصل ششم: در عقب امام محمد تقی
٧٠٨	فصل هفتم: در عقب امام علی هادی
٧٠٩	فصل هشتم: در عقب امام حسن رزکی
٧١٠	فصل نهم: در ذکر امام محمد بن الحسن
٧١٣	منابع
٧٢٧	نمایه‌ها

مقدمه

کتاب روضة الشهدا نوشته نویسنده بزرگ قرن نهم، حسین واعظ کاشفی، از جمله قدیم‌ترین مقتل‌های فارسی است که طی پنج قرن از پرخواننده‌ترین و مؤثرترین کتاب‌های دینی و مذهبی در ایران بوده است. روضة الشهدا چنان شهرتی در جهان تشعیع پیدا کرد که نسخ آن در تمام کتابخانه‌های جهان اسلام یافت می‌شود. شهرت کتاب چنان فراگیر شد که به زبان‌های هندی، دکنی و ترکی هم ترجمه شد. ده‌ها مقتول‌نگار به سبک و نقلید از آن اثری را پدید آوردن. نشر ممتاز آن و جایگاه کتاب در تاریخ ادبی ایران نیز انکارناپذیر است. این کتاب را باید از جمله آثار فرهنگ عامه نیز به شمار آورد، زیرا سنت روضه‌خوانی با این کتاب شکل گرفت و تأثیر شگرفی بر توده مردم نهاد و منشأ روایی تعزیه شد. این کتاب چالش برانگیز از یک سو در میان انبوه مشتاقان و قابع عاشورا جایگاهی ممتاز یافته و از دیگر سو اسباب نفی و رد برخی دین پژوهان را فراهم آورده است. قضاوی‌ها درباره این کتاب متفاوت، متناقض و البته دشوار است. آیا کاشفی برای تخریب واقعه عاشورا روضة الشهدا را نوشته است؟ تحریف‌های کتاب به قصد خدمت بوده یا خیانت؟ آیا ضرورت و حوادث و تغییرات زمانه باعث شد تا کاشفی کتابی ماندگار بنویسد یا خلاقیت هنری و ادبی او را بر آن داشت تا چنین اثر گران‌سنگی را خلق کند یا به گفته خود او، تنها به فکر تهیه مقتبلی مناسب برای فارسی زبان بوده است؟ (ص ۲۶)

با این همه و على‌رغم چاپ‌های مکرر کتاب و نسخ فراوان خشی آن، این اثر سترگ تاکنون به طور منقح، علمی و انتقادی چاپ نشده است. همین امر مصححان را بر آن داشت با اثکا به قدیم‌ترین نسخه‌های کتاب، آن را به شیوه‌ای درخور و شایسته تصحیح نمایند. کار تصحیح با توجه

به اختلاف فراوان نسخه‌ها کاری حساس و دشوار بود که به انجام رسید. جز تصحیح، و برای فایده بیشتر کارهای دیگری نیز انجام شد:

۱. مأخذ روایت‌ها را در متون دینی، ادبی و تاریخی تا حد امکان کاویدیم؛
۲. آیات، احادیث و اشعار را مأخذیابی کرده و تا آنجا که ممکن بود نام شاعران را با اختلاف ایات در دیوان آن‌ها معلوم کردیم؛
۳. در مقدمه‌ای جامع، کتاب و مؤلف آن را معرفی کرده و درباره مقتل نگاری آنچه ضروری بود یادآور شدیم؛

۴. نمایه‌های مختلف را برای دسترسی بهتر به متن فراهم آوردیم.

تصحیح این کتاب حاصل تلاش علمی و عملی جمعی از دوستان و علاقمندان و همکاری صمیمانه آنان است: اواسط کار تصحیح متوجه شدم جناب آقای دکتر علی تسنیمی، عضو محترم هیئت علمی دانشگاه سبزوار، از رساله دکترای خود با عنوان «تصحیح انتقادی روضة الشهدا» در دانشگاه تربیت معلم تهران دفاع کرده است. بی‌درنگ دعوت کردم تا در کار تصحیح کمک کند. وی نیز از سر برگواری پذیرفت و تا پایان کار در کار مقابله و تصحیح از هیچ کوششی فروگذار نکرد. از سرکار خانم صبا واصفی نیز بسیار ممنونم که از آغاز تا پایان در مقابله و بازخوانی نسخه‌ها یاور من بود. همچنین استاد گرانمایه جناب دکتر ابازر عباچی که در بازیبینی اشعار و عبارات عربی نهایت دقت را به خرج دادند. این اثر به عنوان طرح پژوهشی در مرکز تحقیقات زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس انجام پذیرفت. از تمامی همکارانم در این مرکز سپاسگزارم. سرانجام برای تمامی خوانندگان آرزوی بهره‌مندی بسیار دارم و امیدوارم زمینه‌های بهره‌گیری و فیض کامل فراهم آید. دانشمندان و دینی‌بڑوهان و اهل ادب نیز هر سهودی در تصحیح و توضیحات یافتد، با نظر خطابوش خود بر مصححان می‌بخشایند.

حسن ذوالفقاری

پاییز ۱۳۹۰

روضه الشهدا و مؤلف آن

روضه الشهدا در عصر تیموری^۱ و مقارن با عصر صفویه نگاشته شد و مؤلف آن، حسین واعظ کاشفی، در این دوره نشو و نما یافت. معین الدین شاهرخ، کوچکترین پسر امیر تیمور گورکانی، پس از آنکه بر دیگر مدعیان حکومت پیروز شد، در سال ۸۱۰ ق رسماً بر تخت سلطنت نشست و شهر هرات را مقر پادشاهی خود قرار داد. وی یک دوره نسبتاً طولانی با آرامش و آسایش را به ارمغان آورد و دوباره انجمان‌های علمی و ادبی و کتابخانه‌ها را رونق بخشید.

شاهرخ به سال ۸۵۰ ق درگذشت و با مرگ وی دوران باشکوه و عظمت تیموریان پایان یافت. و تا سال ۸۷۵ ق که سلطان حسین باقیراقدرت مرکزی تیموریان را در هرات از آن خود ساخت، حاکمیت در بین نوادگان تیمور دست به دست می‌شد. با روی کار آمدن باقیر، مجتمع علمی و فرهنگی مجدد رونق گرفته و دوران شکوفایی خود را آغاز نمودند و دربار هرات با حضور امیر علی شیر نوابی، وزیر دانشمند و ادب پرور تیموریان، شکوه و عظمت بسیاری یافت. از جمله کسانی که در این دوره باشکوه قدم به عرصه هستی نهاد و آثار ارزشمندی از خود به یادگار گذاشت ملا حسین واعظ کاشفی است.

نام و نسب

ملا «حسین» کاشفی، ملقب به «واعظ» و «کمال الدین»، در شعر «کاشفی» تخلص می‌کرده و به همین دلیل به «کاشفی» مشهور شده است. نام او، چنان که خود در لب لباب می‌نویسد، «حسین

۱. فیاض انوش، «هرات دوره تیموری»، کیهان فرهنگی، ش ۱۳۸، صص ۲۱-۱۸.

بن علی البیهقی الواقع المدعو بالکاشفی» است.^۱ از همعصران او امیر علی شیر نوابی «مولانا حسین الواقع»^۲ و خواندمیر «مولانا کمال الدین حسین الواقع»^۳ نوشته‌اند. دیگر نویسنده‌گان از جمله نظامی باخرزی «کمال الدین حسین الواقع السبزواری»^۴، قاضی نورالله شوستری «المولی الفاضل حسین على الواقع الكاشفی السبزواری»^۵، افندي «المولی کمال الدین حسین الواقع الكاشفی السبزواری ثم الheroی البیهقی»^۶ ثبت کرده‌اند.

در این میان تنها سعید نفیسی است که با تردید او را معین‌الدین نیز لقب داده است.^۷ البته بدون شک معین‌الدین درست نیست و احتمالاً مأخذ سعید نفیسی کتاب منتخبات فارسی شارل شفر فرانسوی بوده، زیرا او نیز چهار همین اشتباه شده است.^۸

زادگاه

زادگاه کاشفی سبزوار است. همه کسانی که زندگی کاشفی را گزارش کرده‌اند به این موضوع تصویر دارند. مکتوبی در منشأالانشای نظامی باخرزی نشان می‌دهد خانواده واعظ کاشفی در سبزوار آب و ملک داشته‌اند. این سند فرمانی از سلطان حسین باقر است که به درخواست واعظ کاشفی برای لغو عوارض «آبی بی زمین» در سبزوار صادر شده بود. این آب، که در زمان سلطان ابوسعید تیموری مشمول ۷۵ دینار کپکی مالیات سالانه بود، «به واسطه فترت روزگار به حوزه دیوان منتقل شد» و گویا در اختیار واعظ کاشفی بوده است.^۹

واله اصفهانی می‌نویسد: «مشهور است که از سبزوار سفر هرات پیش گرفت.»^{۱۰} معصومعلی شاه نیز مولد او را «البیهقی السبزواری» می‌داند.^{۱۱} سعید نفیسی اصل و نژاد او را بیهق معرفی می‌کند «در شهر سبزوار و در ناحیه بیهق ولادت یافت و خاندان او همه از مردم بیهق بوده‌اند.»^{۱۲} تنها آرتور جان آربی او را از اهالی بغداد دانسته که اشتباه است.^{۱۳}

۱. کاشفی سبزواری، لب لباب مثنوی، ص ۹۳.

۲. همان، ص ۹۳.

۳. خواندمیر، حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، ج ۴، ص ۳۴۶.

۴. همان، ج ۴، ص ۱۱۱.

۵. همان، ج ۱، ص ۵۴۷.

۶. افندي، رياض العلماء و حياض الفضلاء، ص ۱۸۵.

۷. نفیسی، تاريخ نظم و نثر، ج ۱، ص ۲۴۵.

۸. ← کاشفی سبزواری، روضةالشهدا، ص ۱۱۷، مقدمة مصحح.

۹. نظامی باخرزی، منشأالانشای، صص ۱۸۵-۱۸۶.

۱۰. واله اصفهانی، خلد برین، ص ۳۱۰.

۱۱. معصومعلی شاه شیرازی، طائق الحقائق، ج ۳، ص ۱۱۵.

۱۲. همان، ج ۱، ص ۲۴۵.

۱۳. همان، ص ۳۸۶.

تاریخ ولادت

تاریخ تولد کاشفی در آثار و کتب تذکره نیامده است، اما تا حدودی می‌توان حدس زد که وی در سال ۸۳۰ یا کمی پیش تر چشم به جهان گشوده است، زیرا وی در سال ۸۶۰ یا ۸۶۱ با تصریح فخر الدین علی، به قصد کسب علم و دانش، شهر سبزوار را ترک کرده و در مشهد به واسطه یک رؤیا، به شوق دیدار عالمان بزرگ و بزرگان اهل دل، به هرات مسافرت کرده و در اولین دیدارش از هرات با دریار تیموریان آشنا شده و پس از چندی با منصب قاضی القضاطی به سبزوار بازگشته است. این رفت و آمدها و پذیرش منصب‌های دولتی به یقین در دوران جوانی رخ داده و می‌توان حدس زد در آن زمان او حدود سی سال از عمر خود را پشت سر گذاشته بود؛ از طرفی فوت او در سال ۹۱۰ ق روی داده «چون مقتضای اجل موعد رسید، فی سنة عشر و تسع مائه، مُهر سکوت بر لب زده عالم آخرت را منزل ساخت.»^۱ و یقین است که به پیری رسیده، زیرا خود به این موضوع اشاره دارد و در مقدمه روضه الشهداء از کبیر سن سخن می‌گوید. کسی که در ۹۱۰ ق و در پیری درگذشته هفتاد سال یا بیش از آن عمر داشته است؛ در این صورت نباید دورتر از ۸۳۰ ق متولد شده باشد. از طرفی فرزند کاشفی نقل کرده که پدرش در سال ۸۶۰ ق در مشهد، سعد الدین کاشغری را به خواب دیده است.^۲ بنابراین، وی در سال ۸۶۰ ق جوانی رسید بود و ما باید تولد او را تقریباً سال ۸۳۰ بدانیم. وی در مقدمه روضه الشهداء، که آن را دو تا سه سال قبل از مرگش نگاشته، به کهولت سن خود اشاره کرده است.

تحول روحی و سفرها

کاشفی زندگی خود را در شهرهای سبزوار، مشهد و هرات طی کرده است. مدت اقامتش در هرات مصادف با نیمه آخر زندگی وی و احتمالاً قریب ۳۴ سال بوده است. امیر علی شیر نوایی، که مجالس خود را در سال ۸۹۶ ق تألیف کرده، می‌نویسد: «مدت بیست سال است که در هرات ساکن است.»^۳

وی پس از آنکه سالیان دراز در سبزوار به وعظ اشتغال داشت، عازم نیشابور و مشهد شد. در سال ۸۶۰ بر اثر خوابی به جست‌وجوی سعد الدین کاشغری می‌پردازد و چون از درگذشت سعد الدین آگاهی می‌یابد، به هرات می‌رود و تعبیر خوابش را آن می‌داند که در جنب مزار سعد الدین به خاک سپرده خواهم شد. اما جامی تعبیر دیگری دارد: واعظ به زودی با سعد الدین خویشاوندی و

۱. میرخواند، روضه المصفا، ص ۲۷۷.

۲. معصومعلی شاه شیرازی، طرائق الحقائق، ج ۳، ص ۱۱۵.

۳. نوایی، مجالس النفاش، ص ۹۴.

نسبتی پیدا می کند.^۱ چنین نیز می شود: در سال ۹۰۴ ق فخرالدین علی، پسر کاشفی، دختر خواجه کلان، از مشایخ نقشبندی، را که نبیره پسری سعدالدین کاشفری است به زنی می گیرد. فرزندش، فخرالدین علی، در کتاب رشحات عینالحیات این خواب را چنین نقل کرده است: «می گفتند که در ماه ذیالحجہ ستین و ثمانمائه در مشهد مقدس حضرت امام همام علی رضا علیه التحیة والسلام را در واقعه دیدم که از روضه قدم بیرون نهادم. عزیزی در برابر من پیدا شد به غایت نورانی، با شکوهی تمام... پیش ایشان رفتم و سلام گردم و نیازمندی تمام نمودم. جواب دادند و التفات کردند، فرمودند که "به این شهر کی آمده‌ای؟" گفتم: "دو سه روز شد که آمده‌ام." گفتند: "کجا نزول کرده‌ای؟" گفتم: «فلان جا.» گفتند: «برو و احتمال و اثقالی که داری، بیاور و در منزل ما نزول کن که برای تو جای نیک مقرر کرده‌ایم.» گفتم: «بنده شما را ملازمت نکرده‌ام.» فرمودند: «مرا سعدالدین کاشفری می‌گویند، زود باش و خود را به منزل ما برسان.» این گفتند و روان شدیم و من بیدار شدم.»^۲

فخرالدین علی ماجرا را چنین ادامه می‌دهد که پدرش در بی آن خواب به جستجوی سعدالدین کاشفری برآمد. نخست به سوی کسی به نام سعدالدین مشهدی هدایت شد. ولی او کسی نبود که به خواب کاشفی آمده بود. سرانجام کاشفی از همراهان قافله‌ای که از هرات به مشهد آمده بود شنید که سعدالدین کاشفری پیر طریقت نقشبندیه در هرات بوده و در همان ایام درگذشته است.

فرهانی منفرد این خواب را درخور تأمل و نقد دانسته و می‌پرسد: «آیا به راستی دعوت یکی از شیوخ طریقت نقشبندیه از طریق خواب، انگیزه عزیمت کاشفی به هرات بوده است؟ شاید چندان تصادفی نبوده است که سفر کاشفی به هرات مقارن شد با استیلا یافتن ابوسعید تیموری بر آن شهر. نکته درخور تأمل دیگر اینکه خود کاشفی حکایت این خواب و سفر را در هیچ یک از آثار خود ثبت نکرده است. با توجه به این نکات، باید پرسید که آیا فخرالدین علی با ذکر این حکایت که گواهی بر درستی آن وجود ندارد در صدد نبوده است که تلاش پدرش را برای راه یافتن به دربار ابوسعید پنهان بدارد و بر آن سرپوش گذارد؟ احتمال می‌رود که تقارن این دو رویداد، یعنی مرگ سعدالدین کاشفری و قدرت یافتن ابوسعید تیموری در هرات، فخرالدین علی را بدین نکته توجه داده باشد که عزیمت پدرش را با نخستین رویداد پیوند دهد نه با رویداد دوم.»^۳

کاشفی در سبزوار دوام نیاورد و به هرات بازگشت. در فرمان قاضی القضاطی وی، علت

۱. معصومعلی شاه، طرائق الحقائق، ج ۳، ص ۱۱۵.

۲. صفحی، رشحات عینالحیات، صص ۱۴۴ - ۱۴۵.

۳. فرهانی منفرد، نکته‌هایی چند درباره کمالالدین حسین واعظ کاشفی، ص ۱۹۶.

بازگشت او به هرات «اعراض از اهل ظاهر» و «ملازمت سجاده، توجه باطن و حضور خاطر و رابطه درس و افاده علوم» دانسته شده است.^۱ کاشفی به دربار سلطان حسین بایقرا راه یافت. او در هرات با امیر علی شیر نوایی پیوندی عمیق برقرار کرد و برخی از آثار خود را به درخواست و سفارش وی تألیف کرد.

گرایش به نقشبندیه

طريقت نقشبندی در اندک مدتی در ماوراءالنهر و خراسان رواج یافت و پس از بهاءالدین، خلفای او خواجه علاءالدین عطار (درگذشته ۸۰۲ ق) و خواجه محمد پارسا (درگذشته ۸۲۲ ق) و یعقوب چرخی (درگذشته ۸۵۱ ق) بر مستد ارشاد نشستند و در ترویج این طريقت سهمی بسزا داشتند. بعداز اینان خواجه عیبدالله احرار (۸۹۵-۸۰۶ ق) مشهورترین و متنفذترین مشایخ عصر تیموری است و در عهد او، این طريقت به نفوذ و شهرت و رواج رسید.^۲

کاشفی از طريق جامی با طريقة نقشبندیه آشنا شد.^۳ ورود وی به اين طريقة عرفانی تأثیر فراوانی بر عقاید وی گذاشت. به گفته جامی در نفحات الانس، «طريقة ايشان اعتقاد اهل سنت و جماعت است و اطاعت احكام شريعت و اتابع سنن سيد المرسلين (ص) و دوام عبوديت که عبارت است از: دوام آگاهی به حق سبحانه، بي مزاحمت شعور به وجود غيري». نقشبندیه طريقتی است منسوب به خواجه بهاءالدین محمد نقشبند بخارایی (۷۹۱-۷۱۸ ق) و شاخه‌ای منشعب از سلسله خواجهگان که اصل آن به عارف ایرانی، خواجه یوسف همدانی (۴۴۵-۵۳۵ ق)، بازمی‌گردد. بعدها این سلسله در هند هم نفوذ یافت و به خصوص در دوره اقتدار مغولان در هند، تأثیر و نفوذ مشایخ آن‌ها قابل ملاحظه بود و سلاطین آن سرزمین بیشتر به این طريقة منسوب بودند، چنان که گویند امير تیمور گورکانی به شاه نقشبند ارادت داشت.

از خواب کاشفی (← تحول روحی) چنین برمی‌آید که وی ارادت جامی را پذیرفته و در جرگه معتقدان وی درآمده بود. کاشفی در دیدارش با جامی گفت: «حالا که ايشان [کاشغری] نقل کرده‌اند و به جای ايشان شمایید، اگر به طريقي اشارت فرمایید غایت بندۀ نوازي باشد.»^۴ وی مهم‌ترین کتاب خود، الرسالۃ العلییة، را به نام خواجه احرار تألیف کرد. به گفته باخرزی،

۱. نظامی باخرزی، منتألانشا، صص ۱۱۶-۱۱۷.

۲. ← زرین‌کوب، ارزش میراث صوفیه، ص ۷۴.

۳. خوانساری، روضات الجنات، ص ۲۵۵؛ شوستری، مجالس المؤمنین، ص ۱۱۴؛ هدایت، ریاض‌العارفین، ص ۲۵۳.

۴. صفائی، رشحات عین‌الحيات، ج ۱، ص ۲۵۳.

جامی از واعظ کاشفی خواسته بود تفاسیر موافق طریقت نقشبندیه را ثبت کند.^۱ این گرایش او به تصوف در شرح وی بر مثنوی مولوی و دیگر آثار او نمایان است. سلطان حسین باقرا منصب شیخی و سجاده‌نشیانی خانقاہ چهارسوی هرات را به او واگذارد.^۲

فرزنده کاشفی

تها پسر کاشفی، فخرالدین علی صفی^۳، صاحب لطایف الطوایف (تألیف ۹۹۳ ق) است. وی نیز چون پدر از پیروان طریقة نقشبندی بود که در سال ۹۳۹ ق درگذشته است.^۴ فخرالدین علی فرزند کاشفی نیز همچون پدر، در شهر هرات از جایگاه علمی و اجتماعی برخوردار بود، وی مفتخر به هم دامادی با عبدالرحمن جامی است. آنچنان که نوشته‌اند خواجه اکبر، معروف به خواجه کلان، فرزند سعدالدین کاشفری، از بزرگان مشایخ نقشبندی، دو دختر داشت که یکی زن عبدالرحمن جامی و دیگری زن فخرالدین علی صفی، پسر کاشفی، بوده‌اند.^۵ البته این افتخار هم دامادی به سال ۹۰۴ ق اتفاق افتاد، یعنی زمانی که شش سال از مرگ جامی می‌گذشت و در واقع جامی این خویشاوندی را درک نکرده است.

مذهب وی نیز شبیه پدر است: «همان اندازه که فتوت نامه سلطانی پدر رنگ تشیع دارد، رشحات رنگ تسنن دارد. مصحح کتاب رشحات نوشته است: "هر کس کتاب رشحات را به قصد تبع و تحقیق بخواند... و حشر و نشر دائم و مستمر او را با جامی و خانواده خواجه سعدالدین کاشفری که از بزرگان و مشایخ طریقة نقشبندیه‌اند واقف شود، بی‌هیچ شک و تردیدی حکم می‌کند که مولانا فخرالدین علی مؤلف رشحات یک نفر مسلمان سنی مذهب خالص است."»^۶ همین مؤلف در ادامه تصویری می‌کند، با توجه به غلبة قزلباش بر هرات و ادامه نفوذ فرزند کاشفی، معلوم می‌شود که او مرام تسنن را کنار گذاشته و همانند بسیاری دیگر به مذهب امامیه گرویده است. این گرایش در لطایف الطوایف او کاملاً هویداست.

محمد قزوینی در پشت نسخه‌ای از لطایف الطوایف نوشته است: «مؤلف این کتاب شیعه اثی عشری خالص بی‌شایه بوده است و برای دوازده امام در اوایل کتاب، فصلی مفید

۱. باخرزی، مقامات جامی، ص ۲۰۳.

۲. زمیجی اسفراری، منشآت، صص ۱۳۳-۱۳۷.

۳. درباره او → مقدمه دو کتاب لطایف الطوایف و رشحات عین الحیات.

۴. حاجی خلیفه، ذیل کشف الظنون، ص ۴۰۴.

۵. ← صفوی، رشحات عین الحیات، ج ۱، ص ۲۸۲.

۶. جعفریان، تأملی در نهضت عاشورا، ص ۳۳۳.

پرداخته و علامت ظهور حضرت قائم را در فصل مخصوص ذکر کرده است.^۱ مصحح رشحات بخشی از جملات وی را در ارتباط با امامان در مقدمه آورده است.^۲ نظیر همین رویه در کتاب حرزالامان من فتن الزمان او نیز به کار رفته است. او کتاب خود را در پنج مقاله و هر مقاله شامل پنج باب و هر باب دوازده فصل ترتیب داده است. وی تصریح کرده که عدد پنج اشاره به عدد آن عبا و دوازده اشاره به دوازده امام است.^۳ معینیان در مقدمه رشحات^۴ جملاتی از این کتاب نیز در ارتباط با تشیع او آورده است.^۵

فخرالدین علی نیز چون پدر استعداد و توانایی علمی فراوانی داشت، چنان که امیر علی شیر در حق او نوشت: «مولانا صفحی پسر مولانا حسین واعظ است، و به غایت جوانی درویش وش و دردمند و فانی صفت است.» خواندمیر نیز بعدها او را جانشین پدر می‌داند که به نیکوبی و مهارت تمام به نصیحت و راهنمایی مردم می‌پردازد: «در این تاریخ، یعنی شهور سنه تسع و عشرين تسع مائه (۹۲۹) که این اجزا سمیت ترتیب می‌یابد، فرزند ارجمند مولانا کمال الدین حسین، مولانا فخرالدین علی، قائم مقام والد بزرگوار خویش بود. روز جمعه در مسجد جامع هرات... به نصیحت و ارشاد فرق عباد می‌پردازد و الحق در آن امر به احسن وجهی و ابلغ صورتی رایت تفوق بر امثال و افضل می‌افرازند و از سایر اقسام فضایل نیز بهره تمام دارند.»^۶

فخرالدین علی تأیفاتی نیز داشته است، از جمله:

۱. رشحات عین الحیات، در احوال سلسلة نقشبندیه؛^۷
 ۲. لطایف الطوایف، مجموعه‌ای از لطیفه‌ها و شوخی‌ها و نکته‌گویی‌های طبقات مختلف؛^۸
 ۳. حرزالامان من فتن الزمان در علم اسرار و آثار حروف مقطوعه قرآن؛^۹
 ۴. تلخیص کتاب اسرار قاسمی واعظ کاشفی.
- سه اثر دیگر نیز به فخرالدین نسبت داده‌اند، اما صحت این نسبت هنوز به تأیید نرسیده است:
۱. منظومة محمود و ایاز؛ ۲. ائم العارفین؛ ۳. کشف الاسرار.

۱. صفحی، رشحات عین الحیات، مقدمه، ص. ۸۶. ۲. همان، ص. ۸۷.

۳. فهرست نسخه‌های خطی دانشگاه تهران، ج. ۱، ص. ۱۰۲.

۴. صفحی، رشحات عین الحیات، ص. ۸۹.

۵. جعفریان، تأملی در نهضت عاشورا، ص. ۳۳۴.

۶. خواندمیر، حبیب السیر، ج. ۴، ص. ۳۲۳.

۷. به تصحیح علی اصغر معینیان، تهران، ۱۳۵۶.

۸. به تصحیح احمد گلچین معانی، تهران، ۱۳۴۶.

۹. سه نسخه خطی از این کتاب در آستان قدس موجود است.

مذهب

بحث و اظهار نظر درباره مذهب کاشفی به زمان زندگی او برمی‌گردد و این امر در طول بیش از پنج قرن همچنان ادامه دارد. او در هرات متهم به تشیع و در سبزوار متهم به تنسن بوده است. امیر علی شیر نوشته است: «و مولانا سبزواری است، ولیکن از رفض ایشان عاری است و از مذهب باطل ایشان بری، لیکن از تهمت بری نیست!»^۱ افتدی اکثر تصانیف او به خصوص تفسیر وی را به شیوه اهل سنت و به طریق تصوف می‌داند.^۲ با این همه، در تشیع او تردید ندارد.^۳

در خصوص مذهب کاشفی سه دیدگاه مطرح است، نظرهایی که مبنی بر مطالعات تاریخی و برگرفته از آثار گوناگون و متنوع و به نسبت زیاد اöst. گروهی او را شیعه می‌دانند. دلایل ایشان عبارت است از:

۱. نام او حسین و نام پدر و فرزندش علی است. خانواده‌ای شیعی که اجازه روایت داشته‌اند، و نام آن‌ها در سلسه‌سنده کتاب صحیفة‌الرضائیت است.

۲. محل تولد و رشد و نمو کاشفی سبزوار است و سبزوار، طی سالیان دراز، یکی از شهرهای شیعه‌نشین بوده و همان زمان نیز قصه‌هایی برای تشیع آن زیارت‌خواص و عام بوده است.^۴

۳. در تعدادی از آثار کاشفی، علایق شیعی او و ارادتش به اهل بیت کاملاً آشکار است، از جمله این آثار:

الف. فتوت‌نامه سلطانی که در آن نشانه‌های تشیع فراوان است. یکی از موضوعاتی که در این کتاب مطرح شده آداب مربوط به «میان بستن» فتیان است که طی آن خطبه‌ای خوانده می‌شود. کاشفی دو نمونه از این خطبه را مطرح می‌کند که دومی کاملاً شیعی است و در آن پس از نام ائمه اثنی عشر گفته است: «بهم اتولی و من اعدائهم تبری».^۵ وی این کتاب را به نام امام رضا (ع) نگاشته و در همین کتاب می‌نویسد: «اصل شیعی سه است: اول متابعت سخن حق تعالی، دوم مراعات شریعت مصطفی (ص)، سوم اعتقاد داشتن به ولايت مرتضى».^۶

کاشفی بیشتر آثار خود را به نام امیر علی شیر نوایی و یا سلطان حسین میرزا و یا پسرش محسن میرزا نوشته است، اما فتوت‌نامه را به نام امام رضا (ع) نگاشته است.^۷

ب. روضة الشهدا، کتاب حاضر که نشانه‌های تشیع در آن فراوان است.

۱. نوابی، مجالس النقادین، ص ۲۶۸.

۲. افتدی، ریاض العلما و حیاض الفضلا، ج ۲، صص ۱۸۶ و ۱۹۰.

۳. همان، ص ۱۹۰.

۴. صفی، رشحات عین الحیات، ج ۲، صص ۴۸۹-۴۹۰.

۵. کاشفی سبزواری، فتوت‌نامه سلطانی، ص ۱۳۶.

۶. همان، صص ۱۳۱، ۱۳۶ و ۱۳۸.

۷. «مجموعه خطابهای نخستین کنگره تحقیقاتی ایرانی»، به کوشش غلامرضا ستوده، ص ۲۱۲.

ج. الرسالۃ العلیہ کہ بارہا از امام علی (ع) نقل روایت کرده و حدیث «ثقلین» و «منزلت» را نقل نموده است، در ادامہ نیز با ذکر حدیث «... لایحجنی الا مُومن و لایغضنی الا منافق» می نویسد: «از اینجا معلوم می شود که دوستی علی (ع) ایمان است و دشمنی او نفاق».¹

۴. قاضی نورالله شوشتیری، که حدود صد سال بعد از کاشفی مجالس المؤمنین را تألیف کرد، در ضمن یادداشت دویت زیر، که آن را از جمله فصاید کاشفی می داند، به تشیع کاشفی رأی می دهد²:

«ذریتی» سؤال خلیل خدا بخوان وز «لایتال عهد» جوابش بکن ادا

گردد تو را عیان که امامت نه لایق است آن را که بوده بیشتر عمر در خطاب

«ذریتی» و «لایتال عهدی» اقتباس از آیة ۱۲۴ سورۃ بقرہ است. کاشفی تفسیر این آیہ را در مواهب علیہ چنین نوشتہ است: «... و چون خدای تعالیٰ ابراهیم را به شرف امامت نوازش فرمود گفت ابراهیم با حق تعالیٰ: "واز فرزندان و نبیرگان من نیز امامان پیدا کن." گفت خدای تعالیٰ در جواب او: "ترسد عهد من یعنی رحمت و به قول اصح رسالت امت یا امامت مسلمانان، ستمکاران را یعنی کافران را از ذرت".³

۵. حکایت پیرمرد سبزواری که از کاشفی خواست بگوید جبرئیل چند بار بر امیرالمؤمنین نزول نمود و او در جواب گفت بیست و چهار هزار مرتبه⁴ خلاصہ داستان در رسالۃ العلیہ چنین است: کاشفی برای کسب درآمد به ناچار راهی شهر دیگری می شود. مردم به مولانا بدگمان می شوند. سال بعد مولانا در مکانی برای مردم سخن می گوید. پیرمردی به مجلس او می رود و قصد امتحان او را دارد. هنگامی که مولانا می گوید: «جبرئیل دوازده هزار مرتبه بر پیامبر (ص) نزول نمود»، پیرمرد می پرسد: «جبرئیل چند بار بر علی (ع) نزول نمود؟» مولانا می اندیشد: «این مرد می خواهد نکته گیری کند. اگر بگویم جبرئیل بر علی (ع) نازل شد، دروغ گفته‌ام؛ اما اگر بگویم نازل نشد، خشم دوستداران علی (ع) را برمی انگیزم». می گوید: «بیست و چهار هزار مرتبه بر امام علی (ع) نازل شد». پیرمرد علت را می پرسد و او جواب می دهد: «پیامبر (ص) گفته است من شهر علم هستم و علی (ع) در آن است. پس هر وقت جبرئیل وارد شهر شده، از در آن گذشته است». پیرمرد تعجب می کند و به فراستِ مولانا بی می برد.^۵

۱. کاشفی سبزواری، الرسالۃ العلیہ، صص ۲۹ - ۳۰.

۲. شوشتیری، مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۵۴۷.

۳. کاشفی، رسالۃ العلیہ، ج ۱، ص سی و پنج؛ شوشتیری، مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۵۴۸؛ افندی، ریاض العلما و حیاض الفضلا، ج ۲، ص ۱۸۹.

۴. شوشتیری، مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۱۱۳.

۵. کاشفی، رسالۃ العلیہ، صص ۲-۳ و همچنین ے والہ اصفہانی، خلد بربین، صص ۳۱-۳۱؛ شوشتیری، مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۱۱۴؛ افندی، ریاض العلما و حیاض الفضلا، ج ۲، ص ۱۸۶.

و یا حکایت سؤال از او درباره تعداد جانشینان حضرت رسول (ص) که در جواب با تأکید گفت: «چهار چهار چهار»، که اهل سنت از آن برداشت چهار یار نمودند و شیعیان دوازده امام. این گروه نشانه‌های اهل سنت را در زندگی و آثار کاشفی بر تقدیم حمل می‌کنند و اظهار می‌دارند. جو حاکم بر هرات کاشفی را وادار بر پنهان داشتن مذهب تشیع نموده و بر مبنای فرهنگ تقدیم در مرکز حکومت اهل سنت به رواج تفکر شیعه مشغول بوده است. «شاید دلیل دو بهلوی وی در این اقدامات این بوده است که کاشفی نمی‌خواسته به طور کامل گرایش‌های مذهبی خود را آشکار کند یا به تعبیری، بر آن بوده تا از یک سو در هرات و از سوی دیگر در سبزوار، زادگاه خود، موقعیت خود را داشته باشد.»^۱

۶. در کتاب جواهر الاخبار بوداق منشی قزوینی (تألیف ۹۸۴ق) ذیل شرح حال حافظ بابا جان تصریح می‌کند که وی شیعی است: برادر حافظ بابا جان که حافظ قاسم نام داشت در دوازده سالگی در پای وعظ مولانا حسین شیعه کاشفی مصنف اخلاق محسنی و انوار سهیلی خوانندگی کرد. چنانچه تعریف او را به شاه ماضی رسانیدند. از خراسان آورد و تا در حیات بود خدمت شاه ماضی علیه الرحمه و نواب اعلی می‌کرد.^۲

گروهی نیز او را پیرو مذهب سنت می‌دانند. دلایل ایشان عبارت است از:

۱. حضور کاشفی در هرات و همنشینی او با امیر علی شیر نوایی و جامی که از صوفیان نقشبندی بودند. «فرقه نقشبندی از فرقه‌های صوفی است که در تسنن اصرار دارد و کوشید تا از بدعت‌های صوفیان دور باشد. این فرقه تنها فرقه‌ای است که ابویکر را سرسلسله خویش دانسته است. بدنا می‌جامی برای شیعیان از آنجا آشکار می‌شود که بدایم، زمانی که شاه اسماعیل به هرات رفت، دستور داد هر کجا نام جامی ثبت شده به 'خامی' بدل کنند. به دنبال همین کار بود که به نقل حکمت^۳ هاتفی، خواهرزاده جامی در شعری گفت:

بس عجب دارم ز انصاف شه کشورگشای

آن که عمری بر درش گردون غلامی کرده است

کز برای خاطر جمعی لوند نساترش

نقطة 'جامی' تراشیده است و 'خامی' کرده است»^۴

۲. سخن فخر الدین علی، فرزند کاشفی، که پدرش را داخل در فرقه نقشبندی می‌داند.^۵

۱. جعفریان، تأملی در نهضت عاشورا، ص ۳۳۳.

۲. همان، نامه بهارستان، ش ۱۵، ص ۱۱۳.

۳. حکمت، شرح احوال جامی، صص ۵۲-۱۴۱-۱۴۲.

۴. جعفریان، تأملی در نهضت عاشورا، ص ۳۲۷.

۵. ـ صفائی، رشحات عین الحیات، ج ۲، ص ۲۵۲.

۳. دو اثر مهم کاشفی یعنی جواهرالتفسیر و مawahib علیه هر دو بر سیاق مذهب اهل سنت تأثیف شده‌اند، ضمن آنکه در جواهرالتفسیر مذهب حنفی را مذهب برتر معرفی می‌کند.^۱ افندی از فوائد میرداماد نقل کرده است که ملا حسین را حنفی دانسته است.^۲ کامل شیبی با استناد به هدیۃالعارفین^۳ گفته است که کاشفی رساله‌ای در فقه حنفی دارد، اما نشانی از آن نمی‌دهد.
۴. شاهد دیگر گرایش‌های سنی وی شاگردان و علاقهمندان به او هستند، از جمله زین‌الدین واصفی، نویسنده بداعی الواقع، که از جمله شاگردان اوست و دیگری عبدالواسع باخرزی، مؤلف مقامات جامی، که هر دو گرایش ضد شیعی دارند و از کاشفی نیز ستایش می‌کنند.^۴
۵. نگاه احترام‌آمیز او به خلفای راشدین، صحابه و علمای اهل سنت و نیز ذکر روایت‌های مخصوص اهل سنت که در آثار او به فراوانی آمده است از جمله در الرسالۃ العلیہ در فضیلت روز عاشورا، احادیث و روایاتی از مستندات اهل سنت می‌آورد.^۵
۶. ذکر صلووات‌ها در بیشتر آثارش از جمله روضۃالشہدا و مawahib علیه به شیوه اهل سنت است.
۷. در کتاب روضۃالشہدا نیز نشانه‌هایی از گرایش‌های غیر شیعی را می‌توان دید از جمله:
 - الف. در هنگام ذکر نام ائمه به خصوص امام حسن (ع) و امام حسین (ع) به ندرت از واژه «امام» استفاده می‌کند و بیشتر با عنوان «شاہزاده» یاد می‌کند.
 - ب. در معرفی امامان شیعه به سخن جامی استناد می‌جوید: «در شواهدالتبوة آورده که امیرالمؤمنین علی (ع) امام اول است (ص ۱۲۷)؛ در شواهد آورده که وی امام سیم است از ائمه اهل بیت و ابوالائمه است (ص ۲۳۰).»
 - ج. در مبحث انساب در مورد امام مهدی (عج) می‌نویسد: «و به قول بعضی که او را زنده می‌دانند می‌گویند؛ در اقصی بlad مغرب شهرها در تصرف اوست» (ص ۷۱۰). البته در نسخه‌های چاپی موجود و در ادامه جمله «فاطمه را هیچ رنجی نبود جز غم فراق پدر» (ص ۲۹۳) این جمله اضافه شده: «و نقدم اصحاب بر علی و تصرف ایشان در فدک»^۶؛ در حالی که با مراجعه به نسخه‌های خطی دیگر الحاقی بودن این جمله آشکار است.
- دیدگاه سوم را رسول جعفریان مطرح می‌کند. وی کاشفی راسنی دوازده امامی می‌داند: «اگر پذیرفته شود که او بر مذهب تسنن بوده، باید علایق شیعی که در برخی آثار وی به ویژه روضۃالشہدا

۱. ← کاشفی سیزوواری، روضۃالشہدا، ص ۸۴.

۲. افندی، ریاض‌العلما و حیاض‌الفضلاء، ج ۲، ص ۱۸۶.

۳. هدیۃالعارفین، ج ۵، ص ۳۱۶.

۴. ← جعفریان، تأملی در نهضت عاشورا، ص ۳۲۷.

۵. ← کاشفی سیزوواری، روضۃالشہدا، صص ۲۹۴ و بعد.

۶. همان، ص ۱۳۷.

وجود دارد توجیه شود. توجیه طبیعی آن است که گرایش تسنن دوازده امامی، که این زمان در بسیاری از نقاط ایران و مواراء النهر وجود داشته، اقتضای چنین گرایشی را در آثار کاشفی ایجاد کرده است.^۱

وی برای این مدعای کتاب‌هایی از نویسنده‌گان اهل تسنن را نام می‌برد که گرایش تسنن دوازده امامی باشد و ضعف در آثار آن هاست، مثل فصل الخطاب خواجه پارسا، شواهد النبوة جامی و وسیله الخادم الی المخدوم در شرح صلوات چهارده معصوم از فضل الله بن روزبهان خنجی، روضات الجنان و جنات الجنان از حافظ حسین کربلاجی تبریزی.^۲ این شیوه در کتاب فتوت نامه سلطانی ملا حسین کاشفی نیز دیده می‌شود.^۳

«در قرن هشتم و نهم سلسله‌های تصوف در ایران مانند نعمت اللهی، صفوی، نوربخشی و ذهبی پیرو مسلک شیعه اثنی عشری بودند و قبل از ظهور دولت شیعی صفوی در اوایل قرن دهم تأثیر عمیق معنوی و سیاسی در جامعه ایران گذاشته بودند. در آسیای صغیر و سوریه سلسله شیعه اثنی عشری بکتابیان هم نفوذ فوق العاده در مسائل سیاسی و اجتماعی این مناطق یافته بود.

علماء و فقهاء بزرگ شیعه مانند میثم بحرانی (درگذشته ۶۷۹ق) سید حیدر آملی (درگذشته ۷۹۴ق)، احمد بن فهد حلی (درگذشته ۸۴۱ق)، و ابن ابی جمهور احسانی (درگذشته بعد از ۹۰۱ق) رابطه بین تشیع و عرفان را اثبات کرده بودند. تمامی سلسله‌های تصوف در ایران قبل از ظهور دولت صفوی از ابراز علنی اعتقادات خود درباره ولایت اهل بیت به دلیل فشار سیاسی آن دوران تقیه کرده بودند. لیکن خود سلاطین سنی مذهب در آن دوران علاقه شدید به دوازده امام شیعی نشان می‌دادند که این جریان تسنن دوازده امامی در ایران را به وجود آورد.

در قرن هشتم و نهم گرایش تسنن دوازده امامی در بسیاری از نقاط ایران و مواراء النهر وجود داشته است. بهترین نمونه این تحول، آمیختگی تصوف با شخصیت ائمه اثنی عشری تشیع در آن زمان، بنیانگذار سلسله شیعه مذهب و علوی صفویه به نام سید صفی الدین موسوی اردبیلی (درگذشته ۷۳۵ق) است. «شیخ» لقب صفی الدین بود و به دلیل شیخ طریقت بودن، در تاریخ به نام شیخ صفی الدین اردبیلی معروف گردید. روضة الشهدا نقش مهمی در روند شیعی شدن بیشتر مردمان این نواحی و اندکی بعد تمامی ایران ایفا کرد.^۴

۱. جعفریان، تأملی در نهضت عاشورا، ص ۳۲۹ و همان، «ملّا حسین واعظ کاشفی و کتاب روضة الشهدا»، آینه پژوهش، ش ۲۳، ص ۲۷.

۲. روضة هشتم کتاب، شرح حال ائمه اثنی عشر را به تفصیل، صص ۳۷۲-۴۴۸.

۳. برای نمونه بروز فتوت نامه سلطانی، صص ۱۳۱-۱۳۶.

۴. ضبط، ظهور سلسله صفویه نقطه عطفی در تاریخ ایران، فصلنامه مشکوک، ش ۵۹، صص ۲۳-۵۰.

حضرتی و مقیمی نیز نزدیک به این نظر را مطرح کرده‌اند: «در مورد اعتقادهای مذهبی کاشفی می‌توان به یک سیر تحول فکری از تسنن به تشیع قائل شد، به این معنا که ملاحسین از زمانی که با نام سعدالدین کاشغری آشنا و به دنبال آن با عبد‌الرحمن جامی و امیر علی شیر نوایی هم صحبت می‌شود، کاملاً در طریقت نقشبندیه درآمده و یک مسلمان سنی مذهب بوده است، چراکه وارد شدن در طریقت مذکور با داشتن فکر شیعی میسر نیست. در تاریخ تصوف اسلامی نقشبندیه تنها فرقه‌ای است که شجرةالسبیشان را نه به حضرت علی (ع) بلکه به ابوبکر می‌رسانند.» آثار کاشفی در این دوره از نظر محتوا و سبک نگارش هم کاملاً حال و هوای کتاب‌های اهل تسنن را دارد که تفاسیر او نمونه بارز آن هستند اما با رشد تشیع در اواخر قرن نهم و روی کار آمدن صفویان، تحولات و دگردیسی‌هایی در افکار مذهبی ملاحسین به وجود می‌آید که نتیجه‌اش خلق آثاری بارنگ و بوسی کتاب‌های شیعی است که نمونه بارز آن روضه الشهدا است. بدون تردید، نویسنده چنین کتابی و یا فتوت‌نامه سلطانی نمی‌تواند یک سنی متعصب نقشبندی باشد که هم صحبت با سینان متعصب دیگر همانند امیر علی شیر و جامی بوده است، مگر اینکه صادقانه مذهب و مسلک قبل خود را ترک گفته و خالصانه و بی‌هیج شائبه‌ای معتقد به شیعه اثنی عشری باشد.

این سیر تحول فکری، در مورد اعتقادهای مذهبی پسر کاشفی نیز می‌تواند صادق باشد. فخرالدین علی، که کتاب رشحات عین‌الحیات را برای خواجه عیبدالله احرار نقشبندی در شرح حال مشایخ این طریقت به رشته تحریر درآورده است، بعد از چند سال که به نگارش طایف‌الطایف می‌پردازد، مطلقاً از مشایخ نقشبندی نه نامی برده و نه چیزی نوشته و با اینکه از علامت ظهور حضرت قائم (ع) سه روایت از کتاب فصل الخطاب تأثیف خواجه محمد پارسا از مشایخ نقشبندی نقل کرده است، اما ابداً نامی از مؤلف آن نبرده است و نیز در یک موردی که خواسته است از درویش محمد سمرقندی واعظ مطلبی نقل کند، عمداً اسم راوی را از قلم انداخته و نوشته است: «رقم حروف وقتی که در مأوراء النهر بود از بعضی اکابر استماع نمود که درویش احمد سمرقندی دانشمند و به غایت عارف بود.^۱ در صورتی که (بعضی اکابر) همان خواجه عیبدالله احرار پیر و مرشد و پیشوای مقتدر سلسله نقشبندی است که به قول مؤلف رشحات: علت غایی و مقصود اصلی از تأثیف رشحات ذکر شمایل و مناقب حضرت ایشان بوده و در سراسر کتاب از او با عنوان «حضرت ایشان» نام برده است.^۲

۱. حضرتی و مقیمی، «نگاهی اجمالی به حیات و اندیشه سیاسی ملاحسین واعظ کاشفی»، مجله حکومت اسلامی، ش. ۹، ص. ۱۳۰. و نیز → سلحوچ اربابین، تصوفها و طریقت‌ها، ص ۵۳۴؛ پارسا، فصل الخطاب، ص. ۵۲۰.
۲. صفی، طایف‌الطایف، صص ۶۵-۶۴، به نقل از مصحح رشحات عین‌الحیات، ص. ۸۸.
۳. همان، ص. ۸۷.

به هر روی پذیرش مذهبی خاص برای کاشفی کمی مشکل به نظر می‌رسد و شاید بهتر است نظر مصطفی کامل الشیبی را پذیریم که گفته است: «وی از جمله نوادر کمنظیری بوده که تصریب مذهبی یا طریقتی به هیچ وجه در ذهنش راه نداشته و دارای شخصیتی غریب از نوع شیخ بهانی بوده که او نیز به همین صفت بلندنظری و آسان‌گیری مشهور است.»^۱

سال درگذشت و آرامگاه کاشفی تذکره‌نویسان اغلب تاریخ درگذشت کاشفی را ۹۱۰ ق و در هرات ذکر کرده‌اند. صاحب تاریخ روضةالصفا ماده تاریخ‌خش را «هدایت دستگاه» گفته است:

در هدایت صرف شد ایام عمرش زان سبب گشت تاریخ وفات او هدایت دستگاه^۲

خواندمیر این تاریخ را در حبیب‌السیر ثأیید کرده است: «و چون متقارضی اجل موعد در رسیده فی سنۃ عشر و تسع مائة، مهر سکوت بر لب زد و عالم آخرت را منزل ساخت.»^۳ البته برخی در تیعن سال وفات کاشفی دچار اشتباه شده‌اند که عمده‌تر برگرفته از نوشته‌های حاجی خلیفه است؛ وی سال‌های ۹۰۰ و ۹۰۶ و ۹۱۰ را زمان فوت کاشفی ذکر کرده است.^۴

مدفن کاشفی یکی از موارد مبهم زندگی اوست و اختلاف نظر زیادی در این باره وجود دارد. خوانساری با اشاره به نوشته خواندمیر می‌نویسد: «کاشفی در سال ۹۱۰ ق به طوری که از حبیب‌السیر و تاریخ اخبار البیش به دست می‌آید در محروسة هرات وفات یافته است.»^۵ با این گزارش که محل فوت او را هرات نوشته، مدفن وی نیز باید همانجا باشد. فکری سلجوقی نیز مقبره کاشفی را در شهر هرات نوشته که مورد توجه و اقبال مردم است.^۶ مولانا حسین واعظ کاشفی در نزدیکی عیدگاه سابق هرات به خاک سپرده شده و باغ و ایوانی بزرگ در مقابل مزار مولانا احداث گردید که در زمان جنگ‌های افغانستان با شوروی ویران شده است. در این اواخر این ایوان و مزار نسبتاً بازسازی گردیده و موقعیت فعلی آن در شرق جاده خیابان هرات مقابل و کمی جنوبی تراز مزار مولانا عبدالرحمن جامی است.

۱. شیبی، تشیع و تصوف، ص ۳۲۵.

۲. میرخواند، روضةالصفا، ج ۷، ص ۲۷۷.

۳. خواندمیر، حبیب‌السیر، ج ۴، ص ۳۳۴؛ نیز ← واله اصفهانی، خلد برین، ص ۳۱۰ و معمومعلی شاه شیرازی، طائق الحقائق، ج ۳، ص ۱۱۵.

۴. ← حاجی خلیفه، کشف الظنون، ج ۱، صص ۴۴۶ و ۶۱۲؛ ج ۲، ص ۱۶۳.

۵. خوانساری، روضات الجنات، ج ۳، ص ۲۱۷.

۶. ← رسالة مزارات هرات، ص ۳۳.

بین متأخران، عبدالحمید مولوی که به معرفی آثار باستانی خراسان اهتمام ورزیده، به ساختمان در دست ساختی اشاره می‌کند که به اعتقاد مردم سبزوار، مقبره کاشفی است؛ وی می‌نویسد: «با اینکه اهل سبزوار است، در هرات زندگی می‌کرد، و در اواخر عمر به سبزوار برگشته و در آنجا فوت نموده. اکنون برای مدفن مولانا، حسین کاشفی، در حاشیه خیابان نظام الملک سبزوار، انجمن آثار ملی ایران در سال ۱۳۵۲، در مساحت یک هزار متر زمین، ساختمانی در دست اقدام دارد.»^۱ این بنا ساختمانی آجری و با تزیینات کاشی کاری و سنگ بوده و با شماره ۳۵۱۶ به ثبت آثار ملی ایران رسیده است و البته این بنا، که اکنون در حاشیه خیابان شهداء است، بنای یادبود کاشفی است نه جای دفن او.

مقام علمی

کاشفی در علوم مختلف از قبیل تفسیر، حدیث، فن خطابه، انشا، ریاضیات، علوم غریبه و نجوم مهارت بسیاری را کسب کرده بود. وی در هرات و تحت حمایت امیر علی شیر نوای، از جایگاه علمی رفیعی برخوردار بود. او «به غایت ذوقنوں و پرکار واقع شده و کم فنی باشد که او را در آن دخلی نباشد.»^۲ اما آنچه بیشتر از همه باعث شهرت او شد قدرت وعظ و خطابه اش بوده است: «واعظی در غایت خوبی است، و در عالم از بنی آدم واعظی به خوبی او نبوده و نیست.»^۳ وی سالیان دراز در سبزوار و نیشابور و مشهد و به خصوص در هرات به کار وعظ و تبلیغ اشتغال داشت و به گفته مؤلف روضۃالصلفا: «به آواز خوش و صوت دلکش به امر وعظ و نصیحت می‌پرداخت و با عبارات و اشارات لایقه، معانی آیات و بیتات کلام الهی و غوامض اسرار احادیث حضرت رسالت پناهی را آشکار می‌ساخت.»^۴

نظامی با خرزی یادآور می‌شود خطیب مجلس بزرگداشت جامی، که از سوی علی شیر برگزار شد، کاشفی بوده: «در آن روز قیامت علامت، مولانا، کمال الدین حسین واعظ، که هیچ آینده‌ای ریاض مجالس نصح و موعظت را چنان بلبل سراینده نشان نمی‌دهد.»^۵ واصفی او را افصح البلغا و ابلغ الفصحامی داند.^۶

البته تنها فصاحت و بلاغت او مورد توجه مؤلفان نبوده است، بلکه او را متبحر در علوم دینی و یقینی و نجوم نیز می‌دانسته‌اند: «مجموعه علوم دینی و سفینه معارف یقینی از علوم غریبه مائند جفر و کیمیا آگاه بود و در فن نجوم صاحب دستگاه بود.»^۷

۱. مولوی، آثار باستانی خراسان، ج ۱، ص ۴۳۸.

۲. نوابی، مجالس النفاس، ص ۹۳.

۴. میرخواند، روضۃالصلفا، ج ۷، ص ۲۷۷.

۶. واصفی، بدایع الواقعی، ج ۲، ص ۱۵۷.

۷. شوستری، مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۵۴۷.

۳. همان، ص ۲۶۹.

۵. نظامی با خرزی، منشأالإثنا، ص ۱۱۱.

واصفی کاشفی را از جمله پنج عالم مشهور خراسان (چهار تن دیگر عبدالرحمن جامی، مولانا کمال الدین شیخ حسین، مولانا شمس الدین صاحب کشف، مولانا داوود و مولانا معین تونی) می‌داند که به عنوان «خمسة متاجرة فلك لا جوردي در روش و رفتار خود در برج زبرجدی متاجرينند... اين پنج کس بودند که هيچ ذوي العقولی ششم ايشان را تجويز نمی‌کرده...»^۱ آنچه او را شهره آفاق کرد وعظ و انشا بود. «و مولانا، چنان که همه کس را معلوم است، واعظی در غایت خوبی است، و در عالم از بنی آدم، واعظی به خوبی او نبوده و نیست و در مجلس وعظ او، هر چند که فصیح و گشاده باشد، از کثرت جمعیت مردمان، جای اکثر نیست، و از کثرت مزاحمت خلق بیم هلاک بعضی مردمان بوده، و کثرت ازدحام ایشان جهت این است که آواز و انشای مولانا در غایت حُسن و لطافت بوده و به حقیقت معنی حضرت داود(ع) در او تجلی نموده و در امت محمدی کسی که صفت داودی بر کمال داشته باشد غیر او نبوده... و در مجلس وعظ او کسی بوده که مضمون وعظ مولانا را تمام به نظام می‌آورده و بعد از اتمام وعظ او بر مردم نظم آن را خوانده. و می‌گویند که روزی مولانا وعظ می‌گفته، یکی از مستمعان وعظ این بیت خواجه حافظ را نوشته به دست مولانا داده و خود در زمان غایب گشت، مولانا چون کاغذ گشاد و بیت را خوانده که واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می‌کنند چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند

در غایت غضبناک شده، و از کثرت قهر و غضب ترک وعظ کرده و مدت دو ماه طالب آن کس بوده و او را نیافته است.»^۲

خواندمیر درباره زمان مجالس وی می‌نویسد: «صبح روز جمعه در دارالسلطنه سلطانی که در سر چهارسوق بلده هرات واقع است به وعظ مشغولی می‌کرد. و بعد از ادای نماز جمعه در مسجد جامع علی شیر نیز در لوازم آن کار شرط اهتمام به جای می‌آورد. در روز شنبه در مدرسه سلطانی وعظ می‌گفت. چهارشنبه در سر مزار پیر محمد خواجه ابوالولید احمد می‌رفت. و نیز در اواخر وفات حیات، چندگاه در حظیره سلطان احمدمیرزا^۳ به آن امر می‌پرداخت.»^۴

واصفی نقل می‌کند که زین العابدین نیشابوری به وی می‌گفت: «سال‌هاست که ما در آرزوی وعظ مولانا حسین واعظ بوده‌ایم.»^۵ مجالس وعظ ملا حسین چنان بوده که سلطان حسین باقرا و سایر درباریان نیز در آن حاضر می‌شدند. واصفی از یکی از این محفل‌ها یاد کرده است که

۱. واصفی، بداع الواقع، ج ۲، ص ۳۱۶-۳۱۷.

۲. نوایی، مجالس الفناش، ص ۳۱۹.

۳. واصفی، بداع الواقع، ج ۲، ص ۴۴۸.

۴. میرخواند، روضة الصفا، ج ۷، ص ۲۷۷.

۵. واصفی، بداع الواقع، ج ۲، ص ۲۶۷.

«سلطان حسین میرزا با جمیع فرزندان و امرا و وزرا و ارکان دولت حاضر بودند» و «چنان منقول است که در آن روز، هژده پوستین کبیش به جانب مولانا مشارالیه داده بوده‌اند.»^۱ از دیگر معاصران کاشفی که اشاراتی به شرح احوال وی کرده عبدالواسع نظامی باخرزی است. او در کتاب مقامات جامی، در چند موضع به دانش کاشفی و همنشینی وی با جامی اشاره کرده است. در یک مورد می نویسد: «از خواص زمرة اصحاب او (شیخ رواسی) مولانا کمال الدین حسین الواقع السبزواری المتخلص بالکاشفی که در سخنان تصوف، تصرفی به صواب نموده، صاحب فن نجوم بود و نقوش روایات و اخبار رقوم حکایات و آثار بر لوح نگاشته به ترتیب مجالس نصح و موعظت به غایت مستأنس می نمود...»^۲

باخرزی از مجلس سوگواری جامی نیز که امیر علی شیربر پا کرده سخن می گوید و اینکه خطیب آن مجلس ملا حسین کاشفی بوده «و در آن روز قیامت علامت، مولانا کمال الدین حسین واعظ، که هیچ آینده‌ای ریاض مجلس نصح و موعظت را چنان بلبل سراینده نشان نمی دهد، ایات مرثیه عدیم النظیر، که عالی جانب مملکت پناهی در خلال آن احوال به نظم آورده بود، بر فراز منبر بلندپایه، به نوعی ادا نمود که نفمات هایل آن سیلاب اضطراب در جهان و جهانیان انداخت و نقرات مشکل آن مسامع و ابصار کبار و صغار را تیره و خیره ساخت.»^۳

خواجه عبیدالله احرار در حق وی می گوید: «من صفت وی را شنیده‌ام، می گویند بسی فضایل و کمالات دارد و موعظة وی مقبول خواص و عوام است.»^۴

نقلى دیگر از فرزند کاشفی حکایت از آن دارد که وقتی یکی از مشایخ از او پرسید که فرزند کیست، او پاسخ داد پسر ملاحسین واعظ کاشفی، آن شیخ با ابراز اینکه او را می شناسد گفت: «می گویند بسی فضایل و کمالات دارد و موعظة وی مقبول خواص و عوام است.»^۵

امیر علی شیر وی را در نجوم و علوم غریبه سرآمد می داند.^۶ میرخواند در سال ۹۲۹ق درباره او نوشته است: «در علوم نجوم و انسابی مثل زمان خود بود و در سایر علوم نیز به امثال و اقران دعوی برابری می نمود.»^۷ در فرمانی که مضمون آن قبول استعفای او از قاضی القضاطی ولایت بیهق است، اصطلاحات نجومی فراوانی به طریق براعت استهلال به کار رفته است که نشان می دهد وی منجمی نامدار بوده است. در این فرمان، او با القاب «طریقت‌ماب، مولانا العالم الفاضل الكاشف المعضلات المسائل، قدوة ارباب السیر و السلوک، ناصح اعاظم الامراء و الملوك» خطاب شده است.

وی طبع شاعری داشته و «کاشفی» تخلص می کرده است. بسیاری از ایات روضۃالشہدا از

۲. نظامی باخرزی، مقامات جامی، ص ۱۱۱.

۱. همان، ص ۱۵۷.

۴. صفائی، رشحات عن الحیات، ج ۱، ص ۴۹۰-۴۹۱.

۳. همان، ص ۲۶۱.

۶. نوایی، مجالس الشفائی، ص ۹۳، ۲۶۹.

۵. همان، ص ۴۹۱.

۷. میرخواند، روضۃالصفاء، ج ۷، ص ۲۷۷.

اوست. این چند قطعه شعر به خط وی از نسخه منحصر به فرد مشیخه وی در کتابخانه دانشگاه تهران به شماره ۲۱۴۳ نقل می شود که تا کنون در جایی چاپ نشده است:

رهروان در کار و ماز کار غافل هنوز
چاپکان گام وفا در ملک جان و دل زده
ماز روی کاهلی در بند آب و گل هنوز
اهل دل از قعر بحر آورده گوهرها به دست
کشت مجون همدم لیلی به خلوتگاه انس
صرف شد در قیل و قال مدرسه عمر عزیز
حکایتی، در حیرتم کز نشئه صهباي عشق
همراهان رفتند و ما خوش خفته در منزل هنوز
حاکسaran طبیعت مانده در ساحل هنوز
مردم نظارگی را چشم بر محمول هنوز
وز کتاب اصل حل ناگشته یک مشکل هنوز
عالیمی بی خود شدند و محتسب عاقل هنوز

فی نعت سید الانام عليه الصلوات والسلام

ای علم بر اوچ سبحان الذى اسرى زده
ای فراز مسنند یاسین نهاده پای قدر
شعله اعجاظت از کانون والنخش القمر
منشی اسرار دیوان فأوحى از شرف
از سواد گیسوی عنبرنشانت نقطه‌ای است
بارگاه احتشامت بر سپهر افراشته
عروة الثقی است مهر عزت و یاران تو
گوی عزت بر سر ایوان او ادنی زده
سایان مکرمت بر ذروه طاها زده
داغ حسرت بر رخ ماه جهان آرا زده
بر نشان حرمت طغرای ما اوحی زده
حال مشکینی که رضوان بر رخ حورا زده
خیمه آدم هنوز از غیب بیرون نازده
کاشفی دست دل اندر عروة الوثقی زده

فی توحید الاحد كل ذکره من الآن الى الابد

ای تو ورای هر نشان، در تو نشان کجا رسد؟
ای دو جهان به کار تو گم شده با جهانیان
کس به جهانیان به تو در دو جهان کجا رسد؟
جان و خرد ز لطف تو گر نشوند بهرمه مند
دانش این چه پی برد بیش از این کجا رسد؟
گر نه دیبر فیض تو جایزة عطا دهد
رند سیاه نامه را خط امان کجا رسد؟
چون به کمال گنه تو دست یقین نمی رسد
سوی جناب عزتت پای گمان کجا رسد؟
بحر حقیقت تو را نیست کناره و کران
کشتنی فکرها در او سوی کران کجا رسد؟
بی جزبات عشق تو کاشف دردمند را

گنج استغنا

رزق هر کس در ازل نوعی مقرر کرده‌اند
یکسره آنچه ز روزیّات مقرر کرده‌اند
آن که می‌گویند جمعی خاک را زر کرده‌اند
کاین تردد مردم آزاده کمتر کرده‌اند
با سرابستان شاهی کی برابر کرده‌اند
پیش یأجوج بلا سُلَّ سکندر کرده‌اند
خویش را از گنج استغنا توانگر کرده‌اند

روزی اربیش است وار کم غم مخور با آن بساز
حرص یک سونه که یش و کم نمی‌گردد به جمع
جز به اکسیر قناعت نیست ممکن غالباً
کم تردد کن برای لقمه‌ای و خرقه‌ای
کلبه تاریک خود را مفلسانِ کوی فقر
عارفان در کنج عزلت رفت و برسته در
اهل همت را میین مفلس که ایشان کاشفی

قناعت

که این متاع دغل رایگان نمی‌ارزد
به بیناییِ فصل خزان نمی‌ارزد
به بانگ و مشغله پاسیان نمی‌ارزد
به شور و عربده این و آن نمی‌ارزد
که فرمان چرخ به یک تای نان نمی‌ارزد
به چاپلوسی اهل زمان نمی‌ارزد
به ناز و عشوء خلق جهان نمی‌ارزد

به نقد عمر مخر کاشفی زخارف دهر
بهاره جاه بسی خرم است و تازه‌دلی
سریر ملکت خویش است از برای عیش اما
حریف باده‌پرستان مشو که مجلس انس
به کرده قمر و قرص خور مرو از جای
به کنج فقر نشین زانکه ملک روی زمین
جهان اگرچه منزه مجلسی و خوش جایی است

ترك آز کن

جان دردآلد را با عاشقان دمساز کن
تا جمال دوست بینی چشم معنی باز کن
پر همت برگشا سوی فلک پرواز کن
یافسی گنج قناعت بر سلاطین ناز کن
بگذر از خود پس حدیث عاشقی آغاز کن
همچو صاحب همتان بنشین و ترك آز کن
روح عالی قدر را با قدسیان دمساز کن

گر نوای عشق خواهی پرده غم ساز کن
پرتو آن رخ نبیند دیده صورت پرست
همچو مرغِ بالبسته جانب پستی مرو
با وجود گنج خلوت گلشن دونان مجوى
در مقام خودپرستی گرتوان زد لاف عشق
شوم چشمان هوای حرص بس بی حاصل اند
خویش را بازار از سودای دنیا کاشفی

صیقل تجرید

صورت دوست در آن آینه پیدا نشود
چه کند ببل شوریده که رسوانشود
که مجرد ز جهان همچو مسیحا نشود
جلوه جنس تو را کار مهیا نشود
مر تو را دیدن اجمال به تفصیل هویدا نشود
هیچ کس آگه از این نوع معما نشود
تا نبیند رخ چون آینه گویا نشود

تا دل از صیقل تجرید مصفا نشود
باد چون از رخ گل بر فکند پرده ناز
پای بر بامه گردون نتهد راه روی
گر تماشا گری می دیده عاشق بشود
تاقاب از رخ امکان نگشاید واجب
یاری رنگ و از او هر دو جهان یافته رنگ
وطوی ناطقه کاشفی از روی صفا

مه طلعتِ دوست

که چون آینه به ذرات جهان روی به دوست
گاه آن روی نکو آینه ذرات است
دیده بگشای که آینه و صورت همه اوست
جان ما طالب دریاست نه وابسته جوست
کار ما و تو همان واقعه سنگ و سبوست
خیز و در کوی مغان آی که او بر سر کوست
بگذر از خود که حجاب توهین یک سر موست

آفتایی است جهاتاب مه طلعتِ دوست
گاه آن روی نکو آینه ذرات است
تا هوا را صور غیب تصور نکنی
دل ما واله یار است نه آشفته غیر
طاقت صحبت مانیست تو را ای زاهد
چند در گوشة خلوت طلبی دیدارش
همچو موبی شده کاشفی از شوق لقا

شعر کاشفی

عرض کردن را نیزد این مطاعِ مختصر
شیخ والا ربیتِ صافی دل عالی نظر
می نهد بالای گردون منبر قدرش قادر
زالتفاتش قیمت گوهر به بازار هنر

کاشفی داند که شعر او محقر تحفه‌ای است
لیک چون فرمان رسید از مرشد اهل سلوک
سالک نهنج خدا دانی محمد کز شرف
چند بیتی زد رقم شاید که یابد این خزف

آثار و تأثیفات

وابعظ کاشفی شخصیتی است علمی که در بیشتر علوم وقت طبع آزمایی کرده و آثاری از خود به جای گذاشته است. بسیار پرکار بوده و تسع موضعی آثار وی نیز جای تأمل دارد؛ لذا بجاست اگر امیر علی شیر نوایی بنویسد: «مولانا به غایت ذوفون و پرکار واقع شده و کم فنی

باشد که او را بدان دخلی نباشد^۱ و «برخی از شمارش آثار او اظهار ناتوانی کنند»^۲. ویزگی دیگر کاشفی در امر تأثیف اصرار او بر فارسی نگاری است و شاید بتوان ادعا کرد که تمام آثار کاشفی به زبان فارسی است. مشوق او در نوشن کتاب‌های متعدد به زبان فارسی امیر علی شیر نوابی، وزیر دانشمند سلطان حسین میرزا باقر، و جامی بودند و به همین جهت بیشتر آثار اوی به نام این دو نفر است.^۳ «خواندن‌میر که شرح حال وی را در سال ۹۲۹ق، یعنی نوزده سال پس از وی نگاشته، با پادکرد تأثیف‌های وی، به شهرت برخی از آثارش به ویژه جواهر التفسیر، موهاب علیه، روضۃالشہدا، انوار سهیلی، مخزن‌الانشا و اخلاق محسنی در میان مردم اشاره کرده است.^۴ از جمله کسانی که به تفصیل از آثار وی سخن گفته میرزا عبدالله افندی است.^۵ صاحب کشف‌الظنون^۶ سپس هدیة‌العارفین تأثیفات او را فهرست کرده‌اند. سعید نفیسی در مقدمه لب‌اللباب از سی و هفت کتاب وی یاد کرده است. شیخ آقا بزرگ^۷ به شماری از آثار او اشاره کرده و در ذریعه به تناسب در هر جا تأثیفات او را آورده است. غلام‌حسین یوسفی در ذیل شرح حال مختصر وی در دایرة‌المعارف اسلام^۸ از چهل اثر او با ترجمه‌هایی که به زبان‌های مختلف ترکی یا اروپائی شده یاد کرده است. در لفتمانه دهخدا نیز از سی و پنج اثر او یاد شده و دریارة هر یک توضیحاتی داده شده است.^۹ وجه غالب آثار و اندیشه او گرایش عرفانی است.

آثار کاشفی جز روضۃالشہدا به ترتیب الفباء عبارت‌اند از:

۱. آینه‌اسکندری: یا جام جم در استخراج مطلوب و حاوی هشت جدول و بیست دایره است. نسخه خطی این کتاب به شماره ۲۵۲۳۸ در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است.
۲. اختیارات نجوم: این کتاب که با عنوان‌های رسائل سبعه کاشفیه و لوایح القمر نیز مشهور است شامل هفت رساله «موهاب زحل»، «میامن مشتری»، «قواطع المريخ»، «لوامع الشمس»، مناهج الزهره»، «مناهج عطارد» و «لوایح القمر» است.
۳. اخلاق محسنی: که به نام او ابوالمحسن میرزا، فرزند سلطان حسین باقر، در سال ۹۰۰ ق

۱. نوابی، مجالس الفانی، ص ۹۳.

۲. موسوی خوانساری، روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، ج ۳، ص ۲۱۷.

۳. حضرتی و مقیمی، «نگاهی اجمالی به حیات و اندیشه سیاسی ملاحسین واعظ کاشفی»، مجله حکومت اسلامی، ش ۹، ص ۱۲۶.

۴. میرخواند، روضۃالصفا، ج ۷، ص ۲۷۷.

۵. افندی، ریاض‌العلماء و حیاض‌الفضلاء، ج ۲، صص ۱۸۸-۱۹۲.

۶. حاجی خلیفه، کشف‌الظنون، ج ۵، ص ۳۱۶.

۷. تهرانی، طبقات اعلام الشیعه: احیاء الدائیر من القرن العاشر، ص ۷۰.

و در موضوع حکمت عملی و اخلاق نوشته شده و دارای چهل باب است و بعد از کتاب اخلاق ناصری و اخلاق جلالی سومین کتاب در این موضوع محسوب می‌شود. کاشفی با الگوبرداری از اخلاق ناصری خواجه نصیرالدین طوسی و اخلاق جلالی جلال الدین دوانی آرای خویش را در قالب موعظه و نصیحت بیان کرده است. اخلاق محسنی بارها به طریق سربی و سنگی چاپ شده و نسخ خطی آن نیز فراوان است. در هندوستان و اروپا نیز چاپ‌هایی از این کتاب به عمل آمده و در سال ۱۸۵۱ م، آن را به انگلیسی ترجمه و چاپ کرده‌اند.^۱

۴. اسرار قاسمی: در علوم غریبه و شرح علوم پنج گانه خفیه است که به درخواست میرسید قاسم، از امرای دولت تیموری، تألیف شده و از این رو اسرار قاسمی نامیده می‌شود. فخر الدین علی، پسر کاشفی، آن را با نام کشف الاسرار القاسمی تلخیص کرده و در برلن چاپ شده است.^۲

۵. انوار سهیلی: که تحریر دیگری است از کلیله و دمنه، به نام امیر شیخ احمد، مشهور به سهیلی، از امرای بزرگ دربار سلطان بایقرا، نوشته شده است. این اثر از مشهورترین کتاب‌های اوست که سبب شهرتش در شرق و غرب شده است. انوار سهیلی، با آنکه از نظر ادبی در سطحی پایین‌تر از ترجمة فارسی کلیله و دمنه نصرالله منشی قرار دارد، از طریق ترجمه ترکی عثمانی به اروپا راه یافته و کلیله و دمنه در غرب نخست بار از طریق این کتاب شناخته شده است. گالان آن را به فرانسه ترجمه کرد. کتاب به نام همایون‌نامه به زبان ترکی استانبولی ترجمه شد و نسخه‌ای از آن را به دربار لویی چهاردهم فرستادند. به عقیده محبوب، یکی از کتاب‌هایی که موجب پدید آمدن رشتة ادب تطبیقی در دانشگاه‌های جهان شد همین همایون‌نامه بوده است.^۳ این کتاب سال‌ها از متون درسی در مدارس هندوستان بود. انوار سهیلی چندین بار در هند و ایران چاپ شده است.

۶. بدایع الافکار فی صنایع الاشعار: کتابی است به فارسی در موضوع آرایه‌های ادبی؛ یک بار در مسکو (۱۹۷۷ م) و بار دیگر در ایران (۱۳۶۹ ش) توسط میرجلال الدین کزانی تصحیح شده است.

۷. تحفة الصلوات: در ارزش صلوات. از این کتاب نسخه‌ای به شماره ۱۴۸۵۹ با تاریخ کتابت ۱۰۳۵ در کتابخانه آستان قدس موجود است.

۸. تحفة علیه: فخر الدین علی صفوی در حرزالامان این کتاب را از جمله کتاب‌های پدرش در علم حروف دانسته است.^۴

۹. جواهر التفسیر لتحفة الامیر: کاشفی این کتاب را به فارسی و به نام امیر علی شیر نوایی در

۱. براون، از سعدی تا جامی، ص ۷۲.

۲. فهرست نسخه‌های خطی دانشگاه تهران، ج ۱، ص ۱۰۲.

۳. به محبوب، اصول فتوت از نظر مولا حسین واعظ کاشفی، مجموعه خطابه‌های نخستین کنگره تحقیقاتی ایرانی، ص ۲۱.

۴. صفوی، حرزالامان، ص ۱۵.

سال ۸۹۰ ق نوشته است. جلد اول آن از آغاز قرآن کریم تا سوره آل عمران است. در سال ۸۹۲ ق جلد دوم آن را آغاز کرد، ولی نتوانست به پایان برساند. امیر علی شیر درباره این تفسیر نوشته است: «از مصنفاتش یکی جواهرالتفسیر است که سوره البقره را یک مجلد نوشته که به قطع منصف، صد جزو نزدیک است.»^۱ واله اصفهانی نیز در خلد بربن (تألیف ۱۰۷۸ می) نویسد: «جواهرالتفسیر که گوهری به آن حُسن و بها از درج تبحر هیچ یک از علماء بر باسط ظهور جلوه‌نما نگشته.» این تفسیر به تصحیح سید جواد عباسی، همراه با مقدمه مفصل چاپ شده. مصحح این کتاب در معروفی آن می‌نویسد: «کاشفی تمام قدرت خود را در تفسیرنویسی در مقدمه و تفسیر سوره حمد به کار می‌برد و به همین دلیل از یک جلد موجود حدود یک سوم آن به مقدمه و سوره حمد اختصاص یافته است. تاریخ شروع نگارش این کتاب سال ۸۸۶ ق یا ۸۸۷ ق بوده است.»^۲

۱۰. **د مجلس:** گویا خلاصه‌ای از روضۃالشہدا و با نام روضۃالصفافی مقتل الحسين نیز خوانده شده است.^۳

۱۱. **رسالة العلية في الأحاديث النبوية:** کتابی به فارسی شامل شرح چهل حدیث نبوی است.^۴ گویا ملا حسین این کتاب را به نام شیخ عبد الله نقشبندی به پایان برده است. تألیف رساله در ۸۷۵ ق به پایان رسیده است. مولانا کمال الدین محمد، پسر طاشکپری زاده، در قرن یازدهم، کتاب را به ترکی استانبولی ترجمه کرده و از آن با عنوان «ترجمة رسالة حسین واعظ» نام برده است.^۵ شارل شفر، مستشرق فرانسوی، این رساله را در کتاب منتخبات فارسی خود درج کرده است.

۱۲. **رسالة حاتمية:** یا قصص و حکایات حاتم طابی داستان‌های حاتم طابی است که به نام سلطان حسین بایقرا در سال ۸۹۱ ق تألیف کرده است. پیش از کاشفی نیز حاتم‌نامه‌ای به نام قصه هفت سیر حاتم بوده است.^۶ کتاب در سال ۱۸۸۳ م در پاریس به اهتمام شفر و در ایران به سال ۱۳۲۰ ش به کوشش محمد رضا جلالی نائینی چاپ شده است.^۷

۱۳. **شرح صحیفہ سجادیه:** ملک الشعرا بهار این کتاب را جزو آثار کاشفی می‌داند^۸ و یادآور می‌شود نسخه‌ای از آن در اختیار قاسم غنی است.^۹

۱. نوابی، مجالس النقاد، ص ۹۳.

۲. واعظ کاشفی، جواهرالتفسیر، مقدمه، صص ۶۰ - ۶۱.

۳. امین عاملی، اینالشیعه، ج ۶، ص ۱۲۱؛ مدرس، ریحانةالادب، ج ۵، ص ۲۹.

۴. واعظ کاشفی، حسین، رساله‌العلی، تصحیح و تعلیق: سید جلال‌الدین ارمومی (محدث)، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۱.

۵. تهرانی، الذریعه الى تصنیف الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۱۱.

۶. صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ص ۲۱۷.

۷. مشار، فهرست کتاب‌های چاپی فارسی، ج ۲، صص ۲۵۵۰ - ۲۵۵۱.

۸. بهار، سبک‌شناسی، ج ۳، ص ۱۹۷.

۹. همانجا.

۱۴. صحیفه شاهی: کتابی در نامه‌نگاری که برای شاهزاده ابوالمحسن، پسر سلطان باقر، تحریر کرده و نسخه‌ای از آن متعلق به قرن دهم در کتابخانه آستان قدس موجود است. مختصر آن به صورت سنگی در مطبع محمدی گانپور به سال ۱۲۶۰ ق چاپ شده است.^۱

۱۵. فتوت‌نامه سلطانی: فتوت‌نامه سلطانی با وجود ناتمام بودن بزرگ‌ترین و مفیدترین متن درباره فتوت در زبان‌های فارسی، عربی و ترکی است. کاشفی در این کتاب آداب فتوت و شرایط آن را بیان کرده است. صاحب طبقات اعلام الشیعه آن را جزو آثار تشیع می‌داند.^۲ فتوت‌نامه سلطانی به تصحیح محمد جعفر محبوب چاپ شده است. این اثر جنبه آموزشی دارد و مشتمل بر یک مقدمه، دوازده باب و یک خاتمه است و به شیوه گفت‌وگو سامان یافته و به صورت «اگر پرسند، بگو» تنظیم شده است.

فتوت‌نامه سلطانی نخستین فتوت‌نامه‌ای است که فتوت را علم نامیده و معتقد است که موضوع علم فتوت نفس انسان است، از آن جهت که به صفات‌های نیکو آراسته گردد و از صفات‌های ناپسند دوری کند. این اثر به باب‌ها و فصل‌های متعدد تقسیم شده است: باب اول در بیان منع و مظہر فتوت و معنی طریقت و تصوف، فقر و آداب و ارکان آن است و شامل چهار فصل می‌شود. باب دوم، در بیان پیر و مرید و آنچه بدان تعلق دارد. این باب شامل چهار فصل است. باب سوم، در بیان نقیب و پدر عهد الله و استاد شاگرد و بیعت شد. این باب ده فصل دارد. باب چهارم، در بیان خرقه و سایر لباس‌های اهل فقر و پوشیدن و پوشانیدن آن و رسانیدن خرقه به مریدان و شرایط آن و آداب و ارکان آن. این باب یازده فصل است. باب پنجم، در آداب اهل طریق که شامل شانزده فصل است. باب ششم، در شرح حال ارباب معركه و سخنانی که بر آن مترتب باشد و آداب اهل سخن که این باب مشتمل بر چهار فصل است. باب هفتم، در بیان اهل قبضه و حالات ایشان و این مشتمل بر هفت فصل است.

۱۶. فیض النوال: در اعیان الشیعه آمده: «احتمالاً در بیان تعیین وقت ظهر می‌باشد.»^۳

۱۷. لب لباب مثنوی:^۴ گزیده مثنوی مولاناست که، به تصریح مؤلف، در ۸۷۵ ق تحریر شده است. وی مثنوی را به پانصد موضوع تقسیم کرده و شعرهای مربوط به هر موضوع را زیر آن قرار داده است. کاشفی به دلیل استفاده همگان از آن و خواهش تعدادی از رفقای طریق، لُب لباب مثنوی را پدید آورد. این کتاب در ایران نخستین بار از روی نسخه خطی معتبری متعلق به کتابخانه

۱. مشار، فهرست کتاب‌های چاپی فارسی، ج ۳، ص ۳۳۷۴.

۲. تهرانی، طبقات اعلام الشیعه، ج ۴، ص ۶۹.

۳. امین عاملی، اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۱۲۱.

۴. ناظر حسین، «نگاهی به کتاب لب لباب مثنوی، فصلنامه سراج.

حاج سیدنصرالله تقوی به سال ۱۳۱۹ در تهران، سپس بارها چاپ شد، از جمله اساطیر (۱۳۸۳) و مؤسسه فرهنگی صراط (۱۳۸۶) با پیشگفتاری از عبدالکریم سروش.

کتاب شامل سه عین و هر عینی با چندین نهر (جمعاً شانزده نهر) و هر نهری با چندین رشحه (جمعاً ۷۸ رشحه) سامان یافته است، به این هدف که عین اول جامع اطوار شریعت باشد و عین دوم مخزن اسرار طریقت و عین سوم مطلع انوار حقیقت. این سه عین سه قاعدة کتاب است که هر کدام به سهم خوبیش اجزای اثر (نهرها و رشحه‌ها) را محکم و روان ساخته است، زیرا هر عینی چند نهر و هر نهری مشتمل بر رشحات مظہر و مظہر تفاصیل جمل است.

۱۹. المباب المعنوی فی انتخاب المثنوی: خلاصه‌ای از مثنوی معنوی است.

۲۰. مخزن‌الاشا: نمونه‌ای کامل از نامه‌نگاری‌های قرن نهم که برای گروه‌های مختلف مردم نوشته شده و سرمشق نامه‌نگاران بوده است. بعدها آن را در اثر دیگری با نام صحیفة شاهی تلخیص کرده است. دو نسخه خطی از این کتاب در کتابخانه آستان قدس و چند نسخه در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران^۱ نگهداری می‌شود.

۲۱. مرآت الصفا فی صفات المصطفی: مجموعه‌ای از احادیث در توصیف ویژگی‌های ظاهری پامبر اکرم (ص) است. نشانی از این کتاب نیافتیم. در منابع کاشفی کتابی به نام زلال الصفا فی احوال المصطفی از ابوالفتح محمد بن احمد بن ابی بکر کرمانی است (← منابع کاشفی).

۲۲. المرصد الاسنی فی استخراج الاسماء الحسنی: «این کتاب در علم الحروف است و اصطلاحاتی نظر استخراج اسم و استخراج مطلوب از اصطلاحات این علم می‌باشد.»^۲

۲۳. مو اه ب علیه: معروف به تفسیر حسینی (تألیف ۸۹۷-۸۹۹ق) تفسیری که به دستور و به نام امیر علی شیر نوایی نوشته و به همین دلیل مو اه ب علیه نامیده است. این تفسیر جزو بهترین تفسیرهای باقیمانده از قرن نهم هجری است و با مقدمه مبسوط و تصحیح سید جلال نائینی در سال ۱۳۱۷ ش در چهار جلد به طبع رسیده است. کتاب در دو جلد است؛ جلد اول آن از ابتدای قرآن کریم تا پایان سوره کهف و جلد دوم آن از سوره مریم تا آخر قرآن مجید است. این تفسیر که به گفته افندی بر اساس مذهب اهل سنت و مطالب صوفیه نوشته شده، به دستور شاه عباس ثانی، توسط فیض کاشانی اصلاح شده است. نام کتاب فیض توزیر المو اه ب است که به عنوان حواشی فیض بر المو اه ب العلیة کاشفی معروف شده است.^۳ آنه، بعد از ترجمة تفسیر طبری، آن را دو مین تفسیر قابل ذکر در فارسی می‌داند که از نظر شیوه زبان و پرمغز بودن قابل اعتناست.^۴

۱. فهرست نسخه‌های خطی دانشگاه تهران، ج ۲، صص ۱۵۵-۱۵۶.

۲. همانجا.

۳. افندی، ریاض العلما و حیاض الفضلا، ج ۲، ص ۱۹۰.

۴. آنه، تاریخ ادبیات فارسی، ص ۲۹۷.

روضه الشهدا

روضه الشهدا از مهم‌ترین و مشهورترین کتاب‌های کاشفی است. وی کتاب را به درخواست یکی از اعیان و سادات هرات به نام مرشدالدوله معروف به سیدمیرزا، داماد سلطان حسین بایقراء، نوشت و کوشیده کتاب جامعی برای فارسی‌زبانان در واقعه عاشورا بنویسد. وی هدف خود را از نوشتن کتاب چنین بیان می‌کند: «جمعی از محبان اهل بیت، هر سال که ماه محرم درآید، مصیبت شهدا را تازه سازند و به تعزیت اولاد حضرت رسالت پردازند، همه را دل‌ها بر آتش حسرت بریان گردد و دیده‌ها از غایت حیران سرگردان:

زاندوه این ماتم جان گسل روان گردد از دیده‌ها خون دل»

کاشفی در ادامه، درباره آنچه در این مجالس خوانده می‌شده می‌نویسد: «و اخبار مقتول شهدا که در کتب مسطور است تکرار نمایند و به آب دیده ملال از صفحه سینه بردایند... و هر کتابی که در این باب نوشته‌اند، اگرچه به زیور حکایت شهدا حالی است، اما از سمت جامعیت فضایل سبطین و تفاصیل احوال ایشان خالی است... این امر سبب شده است تا سیدمیرزا به این فقیر حقیر حسین الواقع کاشفی دستور دهد تا به تأثیف نسخه‌ای جامع که حالات اهل بلا، از انبیا و اوصیا و شهدا و سایر ارباب ابتلا و احوال آل عبا بر سبیل توضیح و تفصیل در روی مسطور و مذکور بود اشتغال نماید.»^۱

رویکرد اصلی کتاب «ابتلا و بلا» است و بر همین مبنای کتاب از داستان خلقت بر محور بلا شروع شده و تابه واقعه کربلا می‌انجامد. چون اولین بلا متوجه انبیاست، بنابراین کتاب با بیان رنج‌ها و بلاهای انبیا آغاز می‌شود. روضه الشهدا به باب و یک خاتمه دارد که تنها چهار باب کتاب در مورد امام حسین (ع) است.

باب اول به خلقت آدم، هبوط و ابتلای او و پیامبرانی مانند آدم (ع)، نوح (ع)، ابراهیم (ع)، یعقوب (ع)، یوسف (ع)، ایوب (ع)، ذکریا (ع) و عیسی (ع) می‌پردازد. روش کاشفی این است که پس از بیان بلاهای انبیا به رسم واعظان به کربلا گریزی می‌زند. به گفته شعرانی، رسم رائج گریز زدن اهل منبر اختراع کاشفی است.^۲ در خاتمه این باب، مختار ثقی و ابومسلم مروزی و امیر تیمور گورکانی را می‌ستاید.

باب دوم بیان آزار قریش بر پیامبر از قبیل سنگ زدن، شکستن دندان، فروکردن حلقه‌های زره در بد، ریختن خاکستر بر سر، شهادت حمزه و جعفر و گریز به کربلاست. باب سوم درگذشت پیامبر

۱. کاشفی سبزواری، روضه الشهدا، صص ۱۲-۱۳. ۲. همان، مقدمه.

وحوادث پس از آن و باب‌های چهارم تا هفتم احوال حضرت فاطمه (س)، علی (ع) و امام حسن (ع) از ولادت تا شهادت است. باب هفتم مناقب امام حسین (ع) از ولادت تا شهادت و باب هشتم زندگی و شهادت مسلم بن عقیل است. باب نهم آمدن امام حسین (ع) به کربلا و جنگ امام (ع) و شهادت اقوام و یاران اوست. در این باب نظم تاریخی کتاب بر هم می‌خورد. باب دهم در دو فصل به وقایع پس از شهادت امام و عقوبات قاتلان حضرت می‌پردازد. در خاتمه کتاب سلسله نسب امام حسن (ع) و امام حسین (ع) بیان می‌شود.

کاشفی رجزهای عربی را که برای فارسی زبانان نامفهوم بود در کمال استادی و بلاغت به فارسی منظوم کرد.

روضه الشهدا یکی از شناخته شده‌ترین آثار کاشفی است که از همان روزگار تأثیف، مورد توجه و مراجعة بسیاری از عالمان و واعظان بوده. فراوانی نسخه‌های خطی می‌رساند که این متن زیبا چگونه مورد توجه فارسی زبانان ایران و شبه‌قاره واقع شده؛ و شاید بتوان گفت عمدۀ شهرت و آوازه کاشفی به واسطه این کتاب است. کتاب یک پیشگفتار و ده فصل و یک خاتمه دارد. گویا تنظیم کتاب در ده فصل از آن جهت بوده که در دهه محرم، هر روز فصلی از آن خوانده می‌شده است، چنان که کمپفر (۱۷۱۶ / م ۱۱۲۸ ق)، از جهانگردان عصر صفوی، در این باره گزارش کرده است: «در هر روز از دهه اول محرم، خواندن یک فصل از فصول ده گانه روضه الشهدا توسط واعظ مرسوم بوده است.»^۱

بنابر اسناد آستان قدس، این کتاب جزو کتاب‌های مکتبخانه ایتام در دوره‌های صفویه و قاجاریه بوده است.^۲ روضه الشهدا علاوه بر مراسم وعظ و روضه خوانی تأثیر مهمی بر هنرهای آینی نهاد. در نقاشی‌های قهقهه‌خانه‌ای، تعداد زیادی از روایات در یک اثر دیده می‌شود؛ نقاشی‌های قهقهه‌خانه‌ای با موضوع عاشورا اغلب بر اساس روضه الشهدا است؛ از جمله تعدادی از نقاشی‌های حسن اسماعیل زاده، یکی از مشهورترین نقاشان مکتب قهقهه‌خانه، با متن کتاب روضه الشهدا تطبیق دارتند.

این کتاب طبق برخی وقف‌نامه‌ها از جمله وقف‌نامه مدرسه شفیعیه اصفهان همه ساله ماه مبارک رمضان در آن مدرسه خوانده می‌شده است.^۳

روضه الشهدا و تعزیه

روضه الشهدا از منابع مهم شیعه‌نامه‌ها و گاه تحریر منظوم این اثر است. «همان طور که از فهرست

۱. کمپفر، سرفرازه کمپفر، ص ۱۸۰.

۲. جهانپور، مکتبخانه ایتام، ص ۱۶۰.

۳. سپنتا، تاریخچه اوقاف اصفهان، ص ۳۵۳.

این کتاب معلوم است، کاشفی تمام و قایع اهل بیت را به نظم و نثر درآورده و به آن‌ها شکل داستانی بخشیده است. کاری که می‌ماند این است که به این منع داستانی طرحی نمایشی اضافه شود و عزازداران خود را با شخصیت‌های فاجعه در روضه‌خوانی تطبیق دهنند؛ بدین ترتیب گرایش به شبیه‌سازی رونق می‌یابد».^۱

پیتر جی. چلکووسکی می‌نویسد: «اولین سال حکومت سلسلهٔ شیعی صفوی همزمان است با نگارش مهم‌ترین کتاب در باب مصائب و مرگ امام حسین (ع)... به نگارش درآمدن این کتاب قوهٔ محركه‌ای برای پیدایش مراسم محروم شد که از بطن آن سبک تازه‌ای از فعالیت به نام روضه‌خوانی به وجود آمد. دو سده و نیم بعد، این سبک به منزلهٔ رشتہ‌ای شد که توسط آن اشعار غنایی و متون نمایش‌های تعزیه به هم بافته شدند...».^۲

چون این اثر مأخذ مضامین تعزیه قرار گرفت، تحریفات، خرافات و موهمات زیادی را به این نمایش مذهبی تزریق کرد. مدارک و شواهد بسیاری در دست است که نشان می‌دهد روضه‌الشهدا از منابع محتوایی مهم تعزیه بوده است. به عنوان نمونه یکی از مجموعه‌هایی که در خلال سده نوزدهم توسط خوچکو گردآوری شده حاوی اشعار ذیل است:

اینک آمد نوبت من الوداع	الوداع ای عترت من الوداع
زود چشمان شما خواهد شدن	خون‌فشن در حسرت من الوداع

که عیناً همین اشعار در کتاب روضه‌الشهدا دیده می‌شود. اگر مجلس وفات حضرت فاطمه زهرا (س) از مجموعهٔ خوچکو که در نیمة دوم قرن سیزدهم سروده شده با باب چهارم کتاب روضه‌الشهدا مقایسه و تطبیق شود، ملاحظه می‌شود که طرح اصلی در کتاب کاشفی است و می‌توان به وضوح دریافت که متن تعزیه در واقع همان روایت روضه‌الشهدا است که حتی در بسیاری از جاهای عیناً و بدون کوچک‌ترین تغیر و تصرفی آورده شده است. البته تفاوت‌هایی چه در جزئیات و چه در چگونگی طرح قصه‌ها و شخصیت‌ها وجود دارد که به سبب ایجاد بافت نمایشی پدید آمده‌اند. یادکرد واقعهٔ اصلی یعنی شهادت حضرت امام حسین (ع) و یارانش زیربنای نماهای نمایشی ای بود که در قالب تعزیه تجلی یافت. اما با پیدایش شبیه‌نامه‌ها این زیربنای به صورت دوایر هم مرکز شامل شهادت کسان دیگر در ارتباط با امام حسین (ع) وسعت یافت. سپس دایرهٔ دیگری از وقایع که مقدم و یا منتج از حادثهٔ اصلی بود نظیر رحلت حضرت محمد (ص)،

۱. ملک‌پور، سیر تحول مضامین در شبیه‌خوانی، ص ۲۹ و همچنین ـ ملک‌پور، ادبیات نمایشی در ایران، ج ۱، ص ۲۱۵؛

چلکووسکی، تعزیه؛ هنر بومی پیشو ایران، ص ۴۱.

۲. چلکووسکی، تعزیه؛ هنر بومی پیشو ایران، ص ۳۶۶.

شهادت حضرت امیرالمؤمنین (ع) و تعزیه بازار شام (پس از فاجعه کربلا) بدان افروزده شد و آخر از همه در تعزیه یک دایره از نمایش‌ها با مضماین کتب آسمانی، مسائل عمومی اسلام، مضماین خنده‌آور و هجوآمیز وجود دارد که همه آن‌ها فرع بر حوادث اصلی هستند، ولی نیروی جاذبی که کلیه این نمایش‌ها را حول محور خود نگه می‌دارد عاشوراست.^۱

روضهالشدها و روضهخوانی

از دیگر وجوده اهمیت کتاب این بوده که مرثیه‌خوانان در گذشته حوادث کربلا را از روی این کتاب می‌خواندند. تا پیش از تألیف این کتاب، مرثیه‌خوان‌ها، که اغلب کم‌سواد بودند، می‌باشد به مقالات عربی مراجعه می‌کردند. با نگارش این کتاب به زبان فارسی، کار مرثیه‌خوان‌ها آسان شد و همین کتاب را در مجالس از رو می‌خواندند. به همین دلیل بعدها به چنین مجالسی به طور عام «روضه‌خوانی» گفته شد که مقصود همان «روضهالشدهاخوانی» است. به تدریج خواندن روضه از روی کتاب منسوخ شد و روضه‌خوان‌ها مطالب کتاب را حفظ کرده و در مجالس عزاداری می‌خواندند.

«روضهالشدها پس از تألیف و انتشار به صورت تها کتاب جامع ذکر مقالات و مصائب به شیعه‌ها و دیگر ایرانیانی عرضه شد که تازه به مذهب شیعه گرویده بودند. شیعیان در ایام عزاداری و روزهای جمعه در مجلسی فراهم می‌آمدند و کسی که صدای خوش داشت با یکی از مرصع‌خوانان (کسانی که نظم و نثر در یکدیگر خوانند) کتاب روضهالشده‌را به دست می‌گرفت و می‌خواند و دیگران می‌گریستند. چنین مجالسی به 'روضه‌خوانی' معروف گردید، یعنی انجمان‌هایی که در آن روضهالشده‌خوانه می‌شد. روش خواندن روضه از روی متن مدت‌ها دوام یافت، همچنان که تعزیه‌خوانان نیز مدت‌ها از روی نسخه‌ای که در دست داشتند (و بدان 'فرد' گفته می‌شد) می‌خواندند. پس از روضهالشده‌کتاب‌های دیگری در مقالات تألیف شد که مهم‌ترین آن‌ها طوفان‌البکا معروف به جوهري و اسرارالشهادة است. روضه‌خوانان نیز هم متبع روضه‌های خود را عوض کردند و به کتاب‌های جدیدتر روی آوردند و هم روش آن را تغییر دادند و روضه‌های خود را حفظ کردند و با سرمشق گرفتن از کار روضه‌خوان‌های ماهر و موفق در تکمیل اجرای آن کوشیدند. اما نام این مراسم به یاد قدیم‌ترین کتاب جامع فارسی که در مقالات نوشته شده است همچنان 'روضه‌خوانی' باقی ماند.»^۲

۱. گلی زواره قمشه‌ای، «تأملی در شیوه‌نامه‌های عاشورا»، آینه پژوهش، ش ۶۴، صص ۱۱-۲۶.

۲. محجوب، ادبیات عامیانه ایران، ص ۱۲۳۵.

در فرهنگ شفاهی ایران روضه از ابزارهای مؤثر آموزش‌های دینی و بخشی از هنر دینی به شمار می‌رفته است. حاجی میرزا حسین نوری (۱۲۱۳-۱۲۸۲ ش) در مقدمه کتاب *لؤلؤ و مرجان* می‌نویسد:

این صنف از مؤمنین [روضه‌خوان‌ها] اسمی مخصوص نداشتند تا... ملا حسین کاشفی کتاب روضه الشهدا را تألیف نمود... مردم در خواندن آن کتاب رغبت نمودند. در مجالس مصیت و به جهت فصاحت و اغلاق آن کتاب، هر کس از عهده خواندن آن برمی‌آمد، بلکه اشخاص مخصوصه بودند که آن را درست آموخته، در مجالس تعزیه‌داری می‌خوانند و ایشان معروف شدند به «روضه‌خوان»، یعنی خواننده کتاب روضه الشهدا. پس از آن کم کم از آن کتاب به کتاب دیگر انتقال نمودند و از آن به خواندن از حفظ و آن اسم اول برایشان ماند و کار این طایفه اندک‌اندک بالا گرفت و برای اصل مقصد که گریانیدن باشد. مقدماتی پیدا شد از قصص و حکایات و فنی شد مخصوص و ممتاز و کار ترقی آن به آنجا رسید که یکی از علمای آعلام می‌فرمود در مقام مطاییه و مزاح که «در این اعصار روضه‌خوانی داخل در علوم شده و علمی شده مخصوص که باید در تعریف آن گفت: 'علم يَحْثُ فيه عن عوارضِ أجساد الشهدا و ما يتعلّق بها'».١

در عصر قاجار روضه‌خوانی به اوج شکوه خود رسید. رونق مجالس روضه و گرمی کار روضه‌خوان‌ها در زمان ناصرالدین شاه به حدی بود که محمدحسن خان اعتمادالسلطنه نذر کرده بود که همه ساله در شب عاشورا چهل منبر روضه رود.^۲ جالب آنکه در محرم سال ۱۳۰۰ق، سیزده منبر از چهل منبر معهود در پامنار و در منزل اعیان و علمای پا شده بود.^۳ به نظر می‌رسد اعتمادالسلطنه به مجالس گروههای فروdest جامعه پای نهاده و آن‌ها را به شمار نیاورده است. شاه نیز به هنگام ماه محرم تشکیل مجلس روضه و شرکت در آن را فرض خود می‌دانست و حتی در گشت و گذارهای بی‌شمارش به گوش و کثار کشور آن را ترک نمی‌کرد.^۴

ورود افراد بی‌سواند بی‌آواز به این صنف و روضه‌خوانی از روی کتاب اسرار الشهادة ملا آقای دربندی و کتاب جوهری عامل از رونق افتادن مجالس روضه‌خوانی شد.

روضه‌خوان برای حسن تأثیر کلامش باید با موسیقی آشنا می‌بود. طبقه‌ای از روضه‌خوان‌ها بودند که مستقیماً وارد ذکر مصیت می‌شدند و به کمک آواز و صدای خوش و به خصوص

۱. نوری، *لؤلؤ و مرجان*، ص ۸۷.

۲. اعتمادالسلطنه، روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۲۰۳.

۳. درباره تعداد تقریبی مجالس سوگواری ماه محرم در پایتخت → معیرالممالک، یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه، ص ۶۴. همچنین برای آگاهی از شمار مجالس روضه‌خوانی در تمام ماههای سال → شیخ رضائی و آذری، گزارش نظمیه از محلات طهران، ج ۲-۱، بیشتر صفحات.

۴. معیرالممالک، یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه، ص ۴۶.